

جزوه کامل درس «اندیشه اسلامی (۲)»

استاد: مصطفی فروتن تنها

ترم بهمن ۹۶

فهرست مطالب

۲ موضوع اول. آشنایی با کتاب مقدس
۷ موضوع دوم. نبوت
۱۴ موضوع سوم. سکولاریسم و لیبرالیسم
۲۲ موضوع چهارم. رابطه علم و دین
۲۷ موضوع پنجم: امامت و ولایت
۴۱ موضوع ششم. ولایت فقیه

موضوع اول. آشنایی با کتاب مقدس

کتاب مقدس، مجموعه ای از نوشته های کوچک و بزرگ است که یهودیان، نیمه اول و مسیحیان، تمام آن را کتاب آسمانی خود می دانند. در زبان فارسی و عربی، عنوان «عهدین» (عهد قدیم و عهد جدید) نیز برای این کتاب به کار می رود:

۱. **عهد قدیم:** که در آن، خدا از انسان پیمان گرفته است که بر شریعت الهی گردن نهد و آن را انجام دهد، در این صورت، رستگاری و نجات او را تضمین خواهد کرد. این عهد ابتدا با حضرت ابراهیم (ع) بسته شد و سپس در زمان حضرت موسی (ع) تجدید و تحکیم شد. کتاب های مربوط به این دوره زمانی، عهد قدیم نامیده شده اند. یهودیان، تنها بخش عهد قدیم را قبول دارند. این بخش، حدود سه چهارم از کتاب مقدس را دربرمی گیرد. این مجموعه که گفته می شود طی قرن ها و به دست نویسندگان گوناگون نگارش یافته، شامل مطالب متنوعی از قبیل تاریخ، شریعت، حکمت، مناجات، شعر و پیشگویی است.

کتاب مقدس یهود به سه بخش تقسیم می شود:

الف. تورات (شریعت موسی): مشتمل بر پنج دفتر یا سفر و معروف به اسفار خمسه است. (سفر پیدایش، سفر خروج، سفر لاویان، سفر اعداد و سفر تثنیه). یهودیان بنا بر سنت، این کتاب را منسوب به موسی (ع) می دانند اما نکته اینجاست که در پایان این کتاب، وفات حضرت موسی (ع) و عزاداری بنی اسرائیل ثبت شده است و موسی (ع) چگونه می توانسته مرگ خود را از پیش ثبت کند؟! بنابراین حداقل بخش هایی از تورات را نمی توان به حضرت موسی (ع) نسبت داد و توسط دیگران نوشته شده است.

ب. بخش انبیا: شامل کتاب های یوشع، داوران، سموئیل، پادشاهان، اشعیا، ارمیا، حزقیال و ۱۰ نبی کوچک تر است.

ج. مکتوبات: شامل مزامیر (زبور داود)، ایوب، غزل غزل ها، جامعه سلیمان، استر، دانیال، عزرا (عزیر)، تواریخ ایام و... است.

۲. **عهد جدید:** با ظهور حضرت عیسی (ع)، دوران عهد و پیمان مزبور پایان یافت و خداوند عهدی دیگر با انسان بست. این عهد جدید، پیمان بر سر محبت خدا و عیسی مسیح (ع) است. بخش دوم کتاب مقدس، عهد جدید نام دارد که تنها مسیحیان آن را قبول دارند و یهودیان آن را معتبر نمی دانند. این بخش نیز مشتمل بر کتاب ها، رساله ها و مطالب گوناگونی است.

عهد جدید به چهار بخش تقسیم می شود:

^۱ Bible

^۲ از داستان آفرینش آدم و حوا تا وفات حضرت یوسف (ع) را در برمی گیرد.
^۳ ماجرای خروج بنی اسرائیل از مصر و غرق شدن فرعونیان در دریا

الف. زندگینامه و سخنان حضرت عیسی (ع): این بخش مشتمل بر چهار انجیل^۱ است که توسط چهار نفر از حواریان یا شاگردان آنها نگاشته شده اند و عبارتند از: انجیل متی، انجیل مرقس، انجیل لوقا و انجیل یوحنا. این چهار کتاب، سیره عملی و گفتاری حضرت عیسی (ع) است که افرادی آن را روایت می کنند.

سه انجیل نخست را اناجیل «هم نوا» یا «هم دید» می نامند.

ویژگی های این سه انجیل:

۱. سبکی یکسان دارند و مطالب مندرج در آنها هماهنگ است.
 ۲. با فرهنگ یهودی اختلاف چندانی ندارند.
 ۳. در این سه انجیل از الوهیت (خدا بودن) حضرت عیسی (ع) سخنی نیست.
- اما انجیل چهارم یعنی انجیل یوحنا، از نظر مطالب با سه انجیل دیگر، متفاوت است. با فرهنگ یهودی نیز سازگاری ندارد و الوهیت حضرت عیسی (ع) در آن مطرح شده است.
- اغلب محققان بر آن اند که قدیمی ترین اناجیل، بیش از سی سال بعد از حضرت عیسی (ع) نگاشته شده است. انجیل یوحنا از همه متاخر است و در آخر قرن اول میلادی نگاشته شده است.
- ب. تبلیغات و مسافرت های تبلیغی مبلغان مسیحی: شامل یک کتاب به نام اعمال رسولان است که اقدامات حواریان و دیگر مسیحیان، به خصوص پولس را بیان می کند.
- ج. نامه ها: حواریان و رسولان مسیحی صدر اول، نامه هایی به شهرها و افراد گوناگون نگاشته اند که ۲۱ نامه از آنها در مجموعه عهد جدید وجود دارند.
- د. رؤیا و مکاشفه: در این بخش نیز تنها یک کتاب وجود دارد که به یوحنا منسوب است.

اعتبار کتاب مقدس از دیدگاه متفکران یهودی و مسیحی

۱. ابراهیم بن عزرا یکی از دانشمندان یهودی است. وی مواردی را مطرح کرده است که بیانگر آن است که نویسنده واقعی اسفار پنج گانه (تورات)، حضرت موسی (ع) نیست بلکه این کتاب باید قرن ها پس از حضرت موسی (ع) به دست فرد دیگری نوشته شده باشد.
۲. در قرن ۱۹، جریانی به نام نقد تاریخی کتاب مقدس در غرب ظهور کرد. این مطالعات نشان می دهد کتاب مقدس از لایه های مختلفی تشکیل شده که در دوره های زمانی متنوعی نوشته شده اند. برای مثال، گاهی در تورات، خداوند با نام «یهوه» (خدای واحد) و گاهی با نام «الوهیم» (خدایان!) مطرح می شود.
۳. از عهد قدیم برمی آید که در زمان هایی تورات ناپدید شده و بعدها کسانی مدعی یافتن آن شده اند. نکته ای قابل توجه آن که به قدری گم شدن تورات طولانی بوده که در اثر آن چند نسل از یهودیان منحرف شده و برخی هم به بت پرستی روی آورده و گناهای نابخشودنی انجام داده بودند.^۲

^۱ Gospel

^۲ دوم پادشاهان: ۲۲: ۱۱-۱۷.

بنابراین شواهد بسیاری وجود دارد که کتاب مقدس را نمی توان وحی الهی و آموزه های حضرت موسی و عیسی (ع) دانست.

دیدگاه قرآن درباره کتاب مقدس

قرآن، کتاب آسمانی دین اسلام، به همان صورت اصلی که بر پیامبر (ص) وحی شده در اختیار ما قرار گرفته است. دلایل زیادی بر عدم تحریف قرآن وجود دارد که در جای خود بدان خواهیم پرداخت.

از دیدگاه قرآن، تورات و انجیل، دو کتاب آسمانی بوده اند که خداوند برای هدایت قوم بنی اسرائیل و دیگران نازل کرده است. قرآن در این باره می فرماید:

- و ما تورات و انجیل را پیش از آن برای رهنمود مردم فرستادیم!
- ما تورات را که در آن رهنمود و روشنایی بود نازل کردیم!
- و به او انجیل را عطا کردیم که در آن، هدایت و نوری است!

اما قرآن در آیاتی دیگر بیان می دارد که در تورات و انجیل، تحریفاتی راه یافته است:

- و از میان آنان گروهی هستند که زبان خود را به [خواندن] کتاب [تحریف شده ای] می پیچانند، تا آن [بربافته] را از [مطالب] کتاب [آسمانی] پندارید، با اینکه آن از کتاب [آسمانی] نیست؛ و می گویند: آن از جانب خداست، در صورتی که از جانب خدا نیست، و بر خدا دروغ می بندند، با اینکه خودشان [هم] می دانند!
- پس وای بر کسانی که کتاب [تحریف شده ای] با دست های خود می نویسند، سپس می گویند: «این از جانب خداست»، تا بدان بهای ناچیزی به دست آرند؛ پس وای بر ایشان از آنچه دست هایشان نوشته، و وای بر ایشان از آنچه [از این راه] به دست می آورند!

از دیدگاه قرآن، ظهور دین اسلام و نام مبارک حضرت محمد (ص) در تورات و انجیل بشارت داده شده است. قرآن به صراحت اعلام می دارد که اهل کتاب به این موضوع آگاهی داشته و پیامبر اسلام را مانند فرزندان خود می شناخته اند اما با این همه، حقیقت را کتمان کردند:

- و هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت: «ای فرزندان اسرائیل، من فرستاده خدا به سوی شما هستم. تورات را که پیش از من بوده تصدیق می کنم و به فرستاده ای که پس از من می آید و نام او «احمد» است بشارتگرم.»^۱
- همانان که از این فرستاده، پیامبر درس نخوانده - که [نام] او را نزد خود، در تورات و انجیل نوشته می یابند- پیروی می کنند!

دلیل دیگر تحریف کتاب مقدس، آن است که در آن صفات بسیار ناپسندی به انبیای الهی نسبت داده شده است که از نظر قرآن، ساحت آنان، مبرا از این صفات است. از آنجا که قرآن، تحریف نشده و

^۱ آل عمران/ ۴-۳

^۲ مائده/ ۴۴

^۳ مائده/ ۴۶

^۴ آل عمران/ ۷۸

^۵ بقره/ ۷۹

^۶ صف/ ۶

^۷ اعراف/ ۱۵۷

همان وحی الهی است، عقاید ناسازگار با آن نمی تواند منتسب به خدا باشد، بنابراین ناگزیر باید گفت کتاب مقدس تحریف شده است. همچنین دلایل قطعی عقلی ایجاب می کند پیامبران الهی از هر گناه و آلودگی و اشتباه، پیراسته باشند، وگرنه مردم حرف آنان را نخواهند پذیرفت یا دچار اشتباه در تشخیص حق خواهند شد. کسی که مردم را به اخلاق نیکو دعوت می کند، خود باید با اخلاق ترین باشد و به سخنان خود عمل نماید. کتاب مقدس، صفاتی نظیر شرابخواری، مستی، دروغگویی، بی غیرتی، شهوت رانی، بی بندوباری و بی احترامی به والدین را به انبیای الهی نسبت می دهد!

به دو نمونه از این موارد اشاره می کنیم:

لوط و زنا با محارم

یکی از موارد تحریف در کتاب مقدس، در داستان لوط و دخترانش است که می گوید لوط توسط دخترانش مست شد و با آنها نزدیکی کرده و هر دو از وی باردار شدند:

- «لوط با دو دختر خود در کوه ساکن شد. ... دختر بزرگ به کوچک گفت: بیا تا پدر خود را شراب بنوشانیم و با او همبستر شویم، تا نسلی از پدر خود نگاه داریم. پس در همان شب پدر خود را شراب نوشانیدند... پس هر دو دختر لوط از پدر خود حامله شدند!»

داود و زنا با زن شوهردار

- و واقع شد در وقت عصر که داود از بسترش برخاسته بر پشت بام خانه ی پادشاه گردش کرد و از پشت بام زنی را دید که خویشتن را شستشو می کند و آن زن بسیار نیکو منظر بود. پس داود فرستاده درباره زن استفسار نمود و او را گفتند که آیا این بتشیع دختر الیعام، زن اوریای حتی نیست؟ و داود قاصدان فرستاده او را گرفت و او نزد وی آمده داود با او همبستر شد و او از نجاست خود ظاهر شده و به خانه خود برگشت و آن زن حامله شد و فرستاده ی داود را مخبر ساخت و گفت که من حامله هستم.^۱ داود حتی به این هم اکتفا نکرد و در دستوری به فرمانده سپاه خود، گفت تا او را در نقطه ای قرار دهد تا در جنگ کشته شود. در نهایت شوهر آن زن در جنگ کشته شد و داود آن زن را برای خود گرفت.^۲

به طور کلی، مطالبی که در کتاب مقدس وجود دارد، سه دسته اند:

اول. مطالبی که مطمئن هستیم صحیح هستند: مثلا مواردی که همانند قرآن، توصیه های اخلاقی کرده و از زنا و دروغ، نهی می کند. همچنین برخی از داستان های انبیا.

دوم. مطالبی که مطمئن هستیم غلط و تحریف شده هستند:

ب-۱. مواردی که در اصل کتاب مقدس، بوده ولی الان نیست: مثل نام پیامبر اسلام (ص) (احمد).

^۱ پیدایش، باب ۱۹

^۲ دوم سموئیل: ۱۱: ۲-۵.

^۳ دوم سموئیل: ۱۱: ۱۴-۲۷.

ب-۲. مواردی که در اصل کتاب مقدس نبوده ولی در متن فعلی وجود دارد: مثل نسبت دادن صفات زشت به پیامبران؛ یا به صلیب کشیده شدن حضرت عیسی (ع) که قرآن به شدت آن را رد کرده است؛ یا تثلیث (سه گانه پرستی) در انجیل.

سوم. مطالبی که نمی دانیم درست اند یا غلط: به عنوان مثال، جزئیاتی در مورد قصص انبیا در کتاب مقدس آمده است که در قرآن و روایات، تأیید یا ردی بر آنها نداریم و ممکن است درست یا غلط باشند. مثلاً نام یک فرد یا یک حادثه جزئی.

لزوم ایمان مسلمانان به تورات و انجیل

بر اساس قرآن و آموزه های دین اسلام، مسلمانان باید بدون هر گونه تبعیضی به آموزه های وحیانی و کتب نازل شده بر همه انبیای الهی از جمله حضرت موسی و عیسی علیهما السلام ایمان داشته باشند.

- بگویید: «ما به خدا، و به آنچه بر ما نازل شده، و به آنچه بر ابراهیم و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل آمده، و به آنچه به موسی و عیسی داده شده، و به آنچه به همه پیامبران از سوی پروردگارشان داده شده، ایمان آورده ایم؛ میان هیچ يك از ایشان فرق نمی گذاریم؛ و در برابر او تسلیم هستیم.»^۲

البته بدیهی است که ایمان یاد شده مربوط به صورت تحریف نشده آن کتب و محدود به دوره تاریخی آن هاست.

^۱ و گفته ایشان که: «ما مسیح، عیسی بن مریم، پیامبر خدا را کشتیم»، و حال آنکه آنان او را نکشتند و مصلوبش نکردند، لیکن امر بر آنان مشتبه شد؛ و کسانی که در باره او اختلاف کردند، قطعاً در مورد آن دچار شك شده اند و هیچ علمی بدان ندارند، جز آنکه از گمان پیروی می کنند، و یقیناً او را نکشتند. (نساء/ ۱۵۷)

^۲ بقره/ ۱۳۶

ضرورت وحی و پیامبری

یکی از اصول اساسی دین اسلام، نبوت است. نبوت، باور به این حقیقت است که خداوند حکیم، انسان‌های والا و شایسته‌ای را برای هدایت و سعادت انسان‌ها برانگیخته است تا برنامه‌ها و دستورات حیات بخش و سعادت آفرین او را که از طریق وحی الهی دریافت کرده‌اند به آدمیان ابلاغ نمایند.

این برنامه‌ها و دستورات، «دین» نامیده می‌شوند و حاملان آن نیز «پیامبران الهی» هستند. معمولاً پیامبران برای اثبات حقانیت پیام خود، به معجزه متوسل می‌شوند.

دین از زمان حضرت آدم (ع) از جانب خدا نازل گردیده و تا عصر پیامبر اسلام، آخرین پیام آور الهی ادامه داشته است. آیین و برنامه هر پیامبری نسبت به زمان و امت خود، کامل‌ترین آیین و برنامه بوده است.

بی‌گمان هر فردی شایسته مقام پیامبری نیست و تنها کسانی لایق این مقام‌اند که در طول زندگی، آلوده به گناه نشده و معصوم از گناه‌اند. پیامبران همچنین در ابلاغ پیام الهی از هر نوع خطا و اشتباهی ایمن هستند و حتی از هر نوع بیماری و نقص عضوی که موجب تنفر و دوری مردم از گرایش به آنها می‌شود، مبرایند.

ضرورت نبوت

آیا با وجود قوه عقل و حس و علوم بشری، به پیامبران الهی نیازی هست؟ آیا عقل و دانش بشری نمی‌تواند راه سعادت خود را بیابد؟

خیر. زندگی انسان محدود به دنیا نیست بلکه پس از مرگ وارد یک زندگی جاودانه خواهد شد. نوع زندگی در آنجا، بازتاب زندگی در این جهان است. بنابراین شناخت شایسته انسان، خدا و زندگی اخروی، اهمیت فراوانی دارد. این آگاهی شایسته، از عهده منابع شناخت در آدمی، یعنی عقل و حس و علوم بشری بر نمی‌آید:

۱. دیدگاه‌ها و نظریات مختلف و متعارضی در باب خدا و معاد و مسائل حقوقی، اخلاقی و اجتماعی وجود دارد که شاهدهی بر نارسایی و ناکارآمدی عقل و دانش بشری است.

۲. بی‌ثباتی در علوم تجربی: در قرون اخیر با اینکه دانش و علوم بشری، پیشرفت‌های خیره‌کننده‌ای داشته است اما هر روز فرضیه‌ای جایگزین فرضیه علمی دیگر می‌شود و نظریات جدیدی در عرصه علم شکل می‌گیرد.

۳. وجود مجهولات فراوان: با وجود پیشرفت‌های فراوان، هنوز مجهولات زیادی برای آدمی باقی مانده است که به حقیقت آنها پی نبرده است. حتی مسائل مادی مانند علت و درمان برخی از بیماری‌ها، هنوز ناشناخته است.

البته ما به طور کلی منکر شناخت صحیح عقلی نیستیم. عقل چه بسا به شناخت های صحیحی نائل می گردد ولی نمی تواند اطلاعات کافی در اختیار آدمی قرار دهد. عقل، بدی ظلم و خوبی عدالت را درک می کند ولی وقتی که می خواهد مصادیق آن را تعیین کند، به جهت رابطه و تاثیر متقابل انسان با موجودات دیگر، دچار مشقت و سختی می شود. برای مثال، عقل آدمی درک می کند که عدالت نیکوست اما تعیین مصداق عدل مثلا درباره ارث زن و مرد، بسیار مشکل است. آیا عدالت در تساوی است، یا در اختلاف؟ و در این صورت، میزان آن چگونه است؟

بنابراین حس و عقل و دانش انسان به تنهایی نمی تواند راه سعادت همه جانبه را بازشناسد، از این رو نیازمند شناخت معصومانه دیگری هستیم تا راه صحیح را به ما بنمایاند. پیمودن راه سعادت، مستلزم شناخت و آگاهی دقیق نسبت به عوامل اثرگذار در سعادت آدمی است که بی شک، این شناخت از عهده حس و عقل و دانش بر نمی آید. در نتیجه خداوند، باید راه شناخت دیگری را که همان تعالیم انبیای الهی است قرار دهد تا انسان به کمک عقل و وحی، به کمال و سعادت واقعی خود نائل شود. قرآن در آیاتی، هدف از ارسال رسولان الهی را آموزش تعالیمی می داند که هرگز انسان توان شناخت آنها را نداشته است!

وحی و انواع آن

از نظر لغوی، هر نوع ادراک و تفهیم سریع و پنهانی را وحی گویند. وحی در اصطلاح، به معنای ارتباط ویژه خداوند با پیامبران است. ماهیت و حقیقت این نوع وحی بر ما مجهول بوده و یکی از مصادیق عالم غیب است که باید بدان ایمان آورد. واژه وحی در قرآن علاوه بر وحی به پیامبران، در موارد دیگری نیز به کار رفته است نظیر وحی به زنبور عسل، وحی به مادر موسی و وحی شیاطین به دوستان خود. هر گاه وحی به صورت مطلق و بدون قرینه بیان شود، مقصود، وحی به پیامبران است.

انواع وحی

وحی بر پیامبران به چهار صورت است:

۱. گاهی پیامبران، حقایق و دستورات الهی را در عالم خواب و رؤیا می بینند. بی گمان خواب پیامبران و اولیای الهی که همواره مورد مراقبت خداوند و فرشتگان هستند با خواب افراد معمولی که عصمتی ندارند متفاوت است. مثال: حضرت ابراهیم (ع) دستور ذبح اسماعیل را در خواب دریافت کردند.
۲. گاهی دستورات الهی مستقیما به روح و قلب پیامبران القا می شود و روح والای آنان مرکز نزول وحی آسمانی می شود.
۳. زمانی ممکن است خدا که در حجاب غیبت است، از طریق ایجاد صوت با پیامبر خود سخن بگوید. همان طور که در کوه طور به حضرت موسی (ع) وحی شد.
۴. گاه نیز وحی الهی توسط فرشته وحی - که در برابر دیدگان پیامبر به صورت خاصی ظاهر می شود - نازل می گردد.

قرآن مجید در آیه ای به تمامی صورت های وحی اشاره می کند:

﴿ وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكْلِمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بَأْذَنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴾ (شوری / ۵۱)

و هیچ بشری را نرسد که خدا با او سخن گوید جز [از راه] وحی یا از فراسوی حجابی، یا فرستاده‌ای بفرستد و به اذن او هر چه بخواهد وحی نماید. آری، اوست بلندمرتبه سنجیده‌کار.

در این آیه، «وحیا» به نوع اول و دوم، «من وراء حجاب» به نوع سوم و «یرسل رسولا» به نوع چهارم اشاره دارد.

تفسیرهای ناروا از وحی

تفسیرهای نادرستی از وحی مطرح است که به دو مورد از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. برخی، پیامبران را از نواع دانسته و وحی را نیز محصول تفکر و اندیشه های خود آنان پنداشته اند. این افراد بر این باورند که انبیا، افکار خود را در قالب تعالیم و حیانی بازگفته اند و چنین تعالیمی هرگز با جهان ماورای طبیعت، ارتباطی ندارد.

یکی از پیش فرض های این تفسیر، تفکر مادی گرایانه نسبت به جهان هستی است. این نگرش، عالم هستی را محدود به عالم ماده می‌داند. هر فردی حقیقتی در وجود خود به نام روح دارد که هیچ یک از ویژگی های اساسی ماده را دارا نیست. بنابراین، چنین نیست که هستی مساوی با ماده باشد تا بر اساس آن بخواهیم هر چیزی از جمله وحی را به گونه ای مادی تفسیر کنیم.

از سوی دیگر، پیامبران با معجزات خود، حقانیت ادعا و سخنان خود را اثبات می‌کرده اند و لازمه تفسیر فوق از وحی، آن است که پیامبران الهی افرادی دروغگو تلقی شوند که به دروغ، چیزهایی را به اسم وحی الهی مطرح می‌کرده اند در حالی که این امر، با مقام والای آنها که تاریخ از آن خبر داده، منافات دارد.

۲. برخی، وحی انبیا را از سنخ تجربه های عرفانی عارفان می‌دانند. این دیدگاه نیز صحیح نیست. در سیر و سلوک عرفانی ممکن است حقایق برای یک عارف کشف شود. چه بسا عارف دیگری همان حقایق را به گونه ای دیگر و حتی مخالف با یافته های عارف اول کشف نماید. حتی ممکن است عارفی، وهمیات و حقایق نادرست را به جای حقایق صحیح شهود نماید. بنابراین امکان دخالت شیطان و صحت و سقم یافته های شهودی عارفان وجود دارد. در حالی که انبیا معصوم اند و هیچ گاه در مورد وحی به خطا نمی‌روند و در مسائل اساسی، میان انبیا اختلافی وجود ندارد. از طرف دیگر، وحی معمولاً ملازم با معجزه است در حالی که عرفا برای صحت تجربه های عرفانی خود چنین کاری نمی‌کنند.

معجزه انبیا

واژه معجزه برگرفته از واژه عجز به معنای ضعف و ناتوانی است. معجزه به معنای ناتوان کننده و به عجز درآورنده است. در اصطلاح عبارت است از عمل خارق العاده ای که پیامبران الهی برای اثبات ادعای نبوت خویش انجام می‌دهند؛ به گونه ای که مردم را به آوردن مثل یا مقابله با آن دعوت می‌کنند و از این رو، مردم از انجام آن عاجز و ناتوان اند.

چند نکته:

۱. اموری خارق العاده است که مطابق قوانین عادی و جاری طبیعت نیست. مثلا بر حسب قوانین عادی، چوب تبدیل به اژدها نمی شود اما حضرت موسی (ع) به اذن خدا چنین کرد. البته برخی انسان ها بر اثر ریاضت نفس ممکن است به امور خارق العاده ای دست بزنند که انجام چنین اموری تنها بر اثر تعلیم و تربیت ممکن است. همچنین چه بسا فرد دیگری اثر چنین عمل خارق العاده ای را خنثی سازد یا ممکن است چنین عملی مغلوب عمل دیگران واقع شود. اما امور خارق العاده ای که پیامبران الهی انجام می دهند، از یک سو قابل تعلیم و تعلم نیست و از سوی دیگر، کسی نمی تواند آنها را خنثی کند.

۲. عملی معجزه است که همراه با ادعای نبوت باشد.

۳. معجزه باید همراه با دعوت به مقابله یا تحدی باشد. یعنی باید مردم را دعوت کند که یا مثل آن را بیاورند یا اثر آن را خنثی سازند که باید مردم نیز از انجام آن، عاجز و ناتوان باشند. بنابراین امور خارق العاده ای که همراه با ادعای نبوت و تحدی نباشد، معجزه نامیده نمی شود و در اصطلاح به آن کرامت می گویند. مثلا شفای بیمار لاعلاج توسط امام رضا (ع).

۴. معجزه منافاتی با اصل علیت ندارد. به طور کلی، علت وقوع یک حادثه می تواند یکی از امور ذیل باشد: الف. علت طبیعی عادی و متعارف: مثلا علت طبیعی پیدایش یک مار، تخم گذاری است که پس از مدت زمانی نوزاد مار از تخم سربرمی آورد و به تدریج رشد می کند. ب. علت طبیعی غیرعادی و ناشناخته: مثلا انرژی هسته ای، یک منبع عظیم انرژی است که تا مدتها پیش ناشناخته بود. ج. علل غیرمادی (فرشتگان و مسائل غیبی). بنابراین تمام معجزات انبیای الهی علت دارند اما ممکن است علت آن برای ما شناخته شده نباشد.

۵. سحر و سایر علوم غریبه، معجزه نیستند چون قابل آموزش و یادگیری هستند. زمانی که نخستین عمل پیوند قلب انجام شد، کاری معجزه آسا به نظر می رسید اما امروزه با آموزش و تمرین، جراحان فراوانی هستند که پیوند اعضای مختلف را انجام می دهند بنابراین این کار نیز معجزه محسوب نمی شود.

۶. هر پیامبری معجزه ای متناسب با شرایط روزگار خویش می آورد. مثلا حضرت عیسی (ع) در شرایطی که پزشکان چیره دستی در زمان ایشان وجود داشت، مرده را زنده می کرد؛ یا حضرت موسی (ع) در حضور جادوگران، عصای را تبدیل به اژدها نمود. این معجزات، حسی بوده و محدود به همان زمان وقوع خود هستند اما بعضی معجزات نیز ابدی هستند و برای همه زمان ها و مکان ها معجزه و قابل درک اند مانند قرآن کریم، معجزه جاودانی پیامبر اسلام (ص).

معجزه، نه نمایشگاه

آیا هر نوع معجزه ای که مردم می خواستند انبیا انجام می دادند؟

پاسخ منفی است زیرا در قرآن می خوانیم مردم گاهی از پیامبران توقع داشتند تا کار محال یا بی ربط یا مضر و یا خلاف نظام هستی انجام دهند و آن بزرگواران، به انتظارات آنها اعتنایی نمی کردند.

نمونه هایی از این درخواست های نابجا: گاهی می گفتند اگر تو پیامبری، خدا را نزد ما بیاور! با توجه به اینکه خداوند، جسم نیست این توقع کاملاً محال است. گاهی می گفتند اگر تو پیامبری آسمان را قطعه قطعه کرده، بر سر ما فرو ریز! و گاهی می گفتند اگر تو پیامبری باید خانه ات از طلا باشد! آیا چنین اموری منطقی و عقلانی و نشانه نبوت است؟! مگر پیامبران نمایشگاه به راه انداخته اند تا طبق هوس این و آن، اعمالی را به نام معجزه انجام دهند؟! مگر برای اثبات نبوت باید چند بار معجزه کرد؟! گذشته از این، کفار، نمونه هایی از اعجاز را که دیدند باز هم نپذیرفتند و گفتند اینها سحر و جادو است. کسی که نخواهد بپذیرد و بنای لجاجت داشته باشد صدها دلیل هم او را قانع نمی کند. بنابراین بنا نیست هر روز و هر ساعت و برای هر فرد، آن هم در هر مساله ای که دلخواه او باشد، پیامبر دست به معجزه بزند.

عصمت انبیا

معنای عصمت

در لغت: منع کردن، بازداشتن، نگهداری و مصونیت
در اصطلاح: مصونیتی خاص یا ملکه‌ای نفسانی است که پیامبران را از ارتکاب گناه و خطا و اشتباه بازمی‌دارد و یکی از شرایط نبوت است.

اقسام عصمت

عصمت انبیا در سه قلمرو قابل بررسی است:

۱. عصمت در مقام دریافت، حفظ و ابلاغ وحی؛

۲. عصمت از معصیت و گناه؛

۳. عصمت از خطا و اشتباه در امور فردی و اجتماعی.

اینک به اجمال هر یک از این سه قلمرو را بررسی می‌کنیم:

۱. عصمت انبیا در مقام دریافت، حفظ و ابلاغ وحی

اگر بر پیامبری وحی شود و او نتواند بین وحی و القائات درونی خود و القائات دیگران تفاوت نهد و آنها را با یکدیگر خلط کند و یا درمورد وحی به تردید افتد، چنین پیامبری قابل اعتماد نیست و نمی‌تواند وحی الهی را درست و صحیح به مردم انتقال دهد. همچنین اگر پیامبری وحی را به درستی دریافت نمود، اما در مقام حفظ و ابلاغ وحی دچار اشتباه و خطا شد، یعنی محتوای وحی را کم و زیاد نمود و با مطالب دیگر درآمیخت، اعتماد به چنین پیامبری نیز روا نیست.

برای اثبات این نوع از عصمت می‌توان به دلایل عقلی و نقلی تمسک نمود:

دلیل عقلی

دلیل این نوع عصمت آن است که چون خداوند، حکیم و عالم و قادر مطلق است، می‌باید وحی بی‌هیچ خطایی توسط پیامبران به دست مردم رسد تا به کمال واقعی خود نایل گردند.

دلیل نقلی

قرآن در آیه‌ای یادآور می‌شود که خداوند پیامبران را تحت مراقبت کامل قرار می‌دهد تا وحی الهی به درستی به انسان‌ها ابلاغ گردد:

عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا* إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا* لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتٍ رَبِّهِمْ وَ أَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَ أَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا (جن (۷۲): ۲۸-۲۶):

۱ اسراء/ ۹۲

۲ اسراء/ ۹۲

۳ اسراء/ ۹۳

دانای نهان است، و کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌کند؛ جز پیامبری را که از او خشنود باشد، که [در این صورت] برای او از پیش رو و از پشت سرش نگاهبانانی بر خواهد گماشت؛ تا معلوم بدارد که پیامهای پروردگار خود را رسانیده‌اند؛ و [خدا] بدانچه نزد ایشان است احاطه دارد و هر چیزی را به عدد شماره کرده است.

این آیه از دو نوع نگهبان برای صیانت از وحی سخن می‌گوید: فرشتگانی که پیامبر را از هر سو احاطه کرده‌اند و خداوند بزرگ که بر پیامبر و فرشتگان احاطه دارد. هدف از این مراقبت کامل آن است که خداوند حکیم، غرض نبوت را که همان رساندن صحیح وحی به انسان‌هاست، تحقق بخشد.

۲. عصمت از معصیت و گناه

پیامبران الهی در عمل به احکام شریعت خود، باید از هرگونه گناه و نافرمانی و لغزش مصون باشند و یا به بیان دیگر، نباید هیچ عمل حرامی را مرتکب شوند.

دلیل عقلی

اگر پیامبر الهی در گفتار، مردم را از عمل حرامی نهی کند، ولی خود مرتکب آن شود، مردم در تشخیص راه صحیح دچار اشتباه خواهند شد و در نتیجه غرض بعثت انبیای الهی تحقق نمی‌یابد و این خلاف حکمت الهی است.

از سوی دیگر، بدیهی است در حوزه تربیت، عمل مربی و سازگاری آن با گفتار او نقشی بسیار سازنده و اعمال ناشایست و ناسازگاری آن با گفتار، نقشی بسیار منفی در تربیت انسان‌ها ایفا می‌کند. بنابراین نقش تربیتی پیامبران الهی و وظیفه به کمال رساندن فضایل و مکارم اخلاقی انسان‌ها، مستلزم آن است که آنان از هر گناه و آلودگی پیراسته باشند تا به نیکی بتوانند اعتماد مردم را جلب کرده، وظیفه خود را به انجام رسانند، و چنانچه پیامبری خود اهل گناه و معصیت باشد، نه تنها نقش یک مربی الهی را از دست می‌دهد، بلکه عملاً مردم را به گناه و معصیت ترغیب می‌کند که این با حکمت الهی سازگار نیست.

همین دلیل نیز اقتضا می‌کند که پیامبران از آغاز زندگی خود معصوم از گناه باشند، وگرنه منکران انبیای الهی می‌توانند بر نقاط تاریک زندگی آنان دست نهاده، به مخدوش کردن شخصیت والای آنان پردازند و در نتیجه رسالت آنها را با مشکل مواجه سازند که این امر نیز با حکمت الهی در تنافی است. همچنین نباید در پیامبران ویژگی‌ها و خصلت‌های ناپسند و بیماری‌های واگیردار باشد؛ زیرا برخی بیماری‌های جسمی نظیر بیماری‌های واگیردار و یا خصلت‌های زشت روحی مانند تندخویی، مایه تنفر و انزجار مردم می‌شود.

دلیل نقلی

عصمت پیامبران از گناه و معصیت در آیات گوناگونی مورد تأکید قرار گرفته که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. در قرآن کریم انبیای الهی کسانی معرفی شده‌اند که خداوند آنها را خالص گردانیده و از این رو شیطان هیچ تصرفی بر آنها ندارد! بنابراین آنها از هر گناه و معصیتی مصون‌اند.
۲. در قرآن از امامت به عهدی الهی یاد شده است که به افراد ظالم نمی‌رسد. ظلم معنای وسیعی دارد که ظلم به خود، ظلم به حقوق دیگران و ظلم به خداوند را- که شرک از بارزترین آنهاست- شامل می‌شود و به تعبیری ظلم مترادف با عصیان و گنهکاری است. بنابراین عصمت در امامان امری مسلم

۱ «قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغَوِّبَهُمْ أَجْمَعِينَ* إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ.» (ص (۳۸): ۸۲ و ۸۳).
۲ «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ.» (بقره (۲): ۱۲۴)

است و چون برخی پیامبران مقام امامت نیز داشته‌اند و از سوی نبوت نیز عهدی الهی است، پیامبران نیز باید از هر گناه و معصیتی مصون باشند.

۳. عصمت در امور فردی و اجتماعی

پیامبران در امور عادی خود نیز باید از خطا و اشتباه و سهو و نسیان مصون باشند؛ چراکه اینها از اعتماد مردم می‌کاهد. البته اشتباه و خطا در امور روزانه و عادی، ملازم با اشتباه در بیان احکام الهی نیست، اما عموم مردم به سختی می‌توانند بین این دو موضوع تفاوت قائل شوند. ای بسا آنان با دیدن خطا و اشتباهی در امور جزئی و عادی پیامبران، این خطا را به تمامی تعالیم آنان و نیز قلمروهای دیگر عصمت سرایت دهند و در نتیجه دیگر به آنان اعتماد نکنند که این نیز با هدف بعثت پیامبران سازگار نیست.

عامل و منشأ عصمت

۱. پیامبران و اولیای خاص الهی از نظر آگاهی و شناخت خداوند، در مرتبه‌ای بسیار رفیع قرار دارند و هیچ چیز را بر رضا و خشنودی خداوند و عشق به او، ترجیح نمی‌دهند. به تعبیر دیگر، شناخت آنان از عظمت و جمال و جلال خداوند، مانع از آن می‌شود که به غیر خدا توجه کنند و یا عشق بورزند و اندیشه‌ای جز رضای خدا را در سر بپرورانند. چنین افرادی همواره خدا را ناظر اعمال و کردار خود می‌دانند و اصولاً در محضر چنین خدایی، فکر گناه و معصیت به ذهن آنها خطور نمی‌کند، تا چه رسد به انجام آن. پیامبران از سر عشق به مقام الهی، عبادتش می‌کنند.

۲. پیامبران و اولیای خاص الهی از نتایج نیکوی اطاعت خدا و پیامدهای ناگوار معصیت و گناه، آگاهی کامل دارند. بی‌گمان انسان عاقل اگر از نتایج ناگوار عمل خود آگاهی یابد، طبعاً از آن عمل روی می‌گرداند. برای مثال، فرد عاقلی که می‌داند اگر به سیم برق دست بزند می‌میرد، هرگز چنین کاری نمی‌کند. بنابراین او نسبت به این عمل، نوعی مصونیت دارد. حال اگر افرادی مانند پیامبران و پارسایان از نتایج بسیار ناگوار گناهان آگاه گردند- به گونه‌ای که جهنم و عذاب را با چشم ببینند و از اراده نیرومندی نیز برخوردار باشند- طبعاً به نوعی از گناه مصونیت می‌یابند. بنابراین منشأ عصمت پیامبران الهی، علم آنان نسبت به عظمت و جمال و جلال خداوند و آگاهی کامل آنها از نتایج ناگوار گناهان است. این آگاهی همچنین سبب می‌شود اراده بر انجام و یا ترك عمل نیز نیرومندتر گردد. البته عنایات و امدادهای غیبی خداوند نیز شامل حال آنان می‌شود، ولی به گونه‌ای نیست که اختیارشان را سلب کند.

بنا به آنچه بیان شد عصمت پیامبران الهی به سبب «شایستگی ذاتی»، «مجاهدت‌های فردی و اجتماعی آنها» و از سوی به دلیل «عنایات و توجهات خداوند» است؛ عنایاتی که مسئولیت بیشتری برای آنان به ارمغان می‌آورد. البته تأثیر امدادهای غیبی و عنایات‌های خداوند در عصمت نوع اول بیشتر است.

عصمت و اختیار

عصمت به گونه‌ای نیست که با آزادی و اختیار فرد معصوم در تنافی باشد. پیامبران معصومند اما اگر بخواهند، می‌توانند به انجام آن کارها مبادرت ورزند؛ درست مانند فرد عاقلی که گرچه می‌تواند به سیم برق دست بزند، ولی چنین نمی‌کند. بی‌شک انجام ندادن چنین کاری به معنای نداشتن قدرت بر انجام آن عمل نیست. بنابراین پیامبران با اینکه می‌توانند گناه کنند، ولی هیچ‌گاه چنین کاری را انجام نمی‌دهند. قرآن نیز در آیاتی بدین نکته اشاره می‌کند:

يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ: ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن؛ و اگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای.

این آیه آشکارا بر توانایی پیامبر برای عصیان و نافرمانی خدا دلالت می‌کند. اگر فرد معصوم بر انجام گناه قدرت نداشت، خداوند نمی‌فرمود که «ای پیامبر! اگر چنین کاری را انجام ندهی، رسالت خدا را ابلاغ نکرده‌ای.» بنابر این آیه آشکارا تصریح می‌کند که پیامبران بر عصیان و نافرمانی خدا توانایی دارند، هرچند که معصوم‌اند، و هیچ گناهی از آنان سر نمی‌زنند.

سکولاریسم

امروزه در جوامع غربی، تفکری وجود دارد که می‌کوشد بدون استعانت از دین به ساماندهی زندگی دنیوی انسان‌ها بپردازد. معتقدان به این نگرش، تأثیر دین را تنها در جنبه شخصی و خصوصی زندگی انسان محدود کرده‌اند. اینک جای این پرسش است که آیا چنین تفکری می‌تواند بر مبانی صحیحی استوار باشد؟ برای پاسخ به این پرسش ابتدا به اختصار به تعریف سکولاریسم و زمینه‌ها و عوامل شکل‌گیری و سپس به مبانی آن اشاره می‌کنیم و در انتها به نقد و بررسی آن خواهیم پرداخت.

تعریف سکولاریسم

سکولاریسم در اصل، مفهومی غربی است که توصیفگر نوعی تفکر خاص درباب جهان و انسان و تدبیر جامعه است که در شرایط خاص جامعه غربی رخ نموده است. این واژه در زبان فارسی به معنای دنیامداری، دنیامحوری، دین‌گریزی و دین‌جدایی است.

در معنای اصطلاحی، بریان ویلسون در دائرة المعارف دین، سکولاریسم را چنین تعریف می‌کند: سکولاریسم یک ایدئولوژی است که مدافعان آن آگاهانه همه امور و مفاهیم ماورای طبیعی و وسایط و کارکردهای مربوط به آن را نفی می‌نمایند و از اصول غیردینی یا ضددینی به‌عنوان مبانی اخلاق شخصی و سازمان اجتماعی دفاع می‌کنند!

به تعبیری دیگر، قائلان به سکولاریسم می‌کوشند زندگی انسان را از طریق ابزارهای مادی صرف، یعنی عقل ابزاری و علوم تجربی و بدون استعانت از وحی، توسعه و سامان بخشند. سکولارها آموزه‌های وحیانی و ماورای طبیعی را کاملاً نادیده گرفته یا مورد انتقاد قرار می‌دهند. به لحاظ سیاسی نیز می‌کوشند سیاست را از تأثیر آموزه‌های دینی دور نگاه دارد. در حوزه تعلیم و تربیت (مهدکودک‌ها، مدارس، دانشگاه‌ها و...) نیز سعی می‌کنند تا تعالیم دینی را از برنامه آموزشی کنار نهند. تفکری که معتقد است دین فقط برای آخرت است و مسائل دنیوی مردم، فقط به عقل خودشان و انباده شده یک تفکر سکولاریستی است.

در یک کشور سکولار، به طور رسمی فرقی ندارد که شهروندان آن از چه دین و مذهبی باشند و به افراد خاصی به خاطر داشتن دین و مذهب خاصی، بهایی داده نمی‌شود. در یک کشور سکولار، اغلب به طور رسمی، دین و مذهبی وجود ندارد چرا که در آنجا، دین و مذهب یک امر شخصی محسوب می‌شود. امریکا، فرانسه و ایران پیش از انقلاب، حکومتی سکولار داشته‌اند. ممکن است مسئولان یک کشور سکولار، اهل یک دین خاص باشند ولی آن را شخصی و فردی می‌دانند. نمونه ای از قوانین سکولار:

- ممنوعیت حجاب در موسسات دولتی در فرانسه
- تصویب ازدواج همجنس‌بازان در برخی ایالت‌های امریکا

زمینه‌ها و عوامل پیدایش سکولاریسم

عواملی چند باعث پیدایش سکولاریسم در مغرب‌زمین شد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

یک. متون مقدس و منابع اولیه دینی

تفسیرهای ناروا از کتاب مقدس مسیحیان و اندیشه‌های تحریف‌شده‌ای که در این کتاب راه یافته بود راه را برای ظهور سکولاریسم هموار ساخت که برخی از آنها بدین قرار است:

^۱ میرچا الیاده، فرهنگ و دین (برگزیده مقالات دائرة المعارف دین)، ص ۱۲۶.

جدایی دین از سیاست

در کتاب مقدس مسیحیان آمده است که حضرت عیسی (ع) در پاسخ به این پرسش فریسیان که آیا جزیه دادن به قیصر رواست، گفت: «مال قیصر را به قیصر ادا کنید و مال خدا را به خدا.»^۱ این عبارت بدین معناست که جزیه دادن که کاری دنیوی است، شأن و مقام قیصر است و به خدا ارتباطی ندارد، یا به تعبیر دیگر، شأن و مقام حکومت از شأن بشری و دنیوی است و نه از شأن الهی و دینی. بر اساس چنین تفسیری، جدایی دین و امور خدایی از سیاست و حکومت، آموزه‌ای دینی است.

نبود قوانین اجتماعی و حکومتی

در آیین مسیحیت، قوانین اجتماعی و حکومتی یا به تعبیری شریعت وجود ندارد و حتی مسیحیانی که تا نیمه اول قرن اول میلادی به شریعت تورات ملتزم بودند، از آن تاریخ به بعد شریعت تورات را که مشتمل بر برخی احکام اجتماعی بود، نسخ و ملغی کردند. در سال ۵۰ (یا ۴۹) میلادی شورای مسیحیان اورشلیم به نسخ شریعت موسی فتوا دادند که این خود به معنای حلال دانستن ربا، شراب، گوشت خوک و جز اینها بود. ایشان از محرمات، تنها به زنا و خوردن حیوانات خفه شده و خون و ذبیحه بت‌ها بسنده کردند.

طبیعی است هنگامی که در مسیحیت برای تدبیر و ساماندهی زندگی اجتماعی قوانین دینی نباشد، به‌ناگزیر باید از قوانین عقلی مدد گرفت.

ناسازگاری آموزه‌های کلامی و فلسفی مسیحیت با عقل و علوم تجربی

در کتاب مقدس تحریف‌یافته مسیحیان، آموزه‌هایی وجود داشت که با عقل و دانش تجربی سازگار نبود و این خود عامل و زمینه‌ای بود برای روشنفکران، دانشمندان و فیلسوفان که نسبت به مسیحیت بی‌اعتنا و بی‌رغبت شوند و موضعی سکولاریستی اتخاذ کنند و چون در دنیای غرب، مسیحیت کامل‌ترین دین تلقی می‌شد، مسیحیت‌گریزی در واقع دین‌گریزی لحاظ شد. برای مثال می‌توان به آموزه‌های گناه ذاتی انسان، مرگ فدی‌ه‌وار عیسی مسیح، الوهیت و تجسد مسیح، و تثلیث اشاره نمود که مخالف عقل است.

همچنین جنجالی که بر سر تئوری تکاملی داروین و نظر گالیله و کوپرنیک در نجوم و تحقیقات انتقادی مربوط به کتاب مقدس و ... در عالم مسیحیت به پا شد، بسیاری از روشنفکران نیمه دوم قرن نوزدهم را به این فکر انداخت که دین و علم ضرورتاً در تعارض با یکدیگرند.

دو رفتار و برخورد نادرست متولیان کلیسا

رفتار و برخورد ناشایست متولیان کلیسا، مردم را از دین‌گریزان کرد و سبب شد آنان در ساماندهی زندگی خود، دیگر به کلیسا اعتنایی نکنند. فساد مالی و اخلاقی، فروش آموزش‌نامه‌ها و دادگاه‌های تفتیش عقاید از جمله این رفتارهای پلید و نادرست بود که به برخی از آنها به اختصار اشاره می‌نماییم:

فساد اخلاقی

ویل دورانت، مورخ بزرگ مغرب‌زمین در کتاب تاریخ تمدن می‌نویسد: زمینه اخلاق در میان روحانیان به قدری سست بود که می‌شد هزاران شاهد برای اثبات آن آورد. زندگی بی‌بندوبار روحانیان ایتالیا موضوعی است که به کرات در ادبیات ایتالیا نمودار شده است. ویل دورانت در همین باره می‌نویسد: نفرت مردم از روحانیان فاسد در این ارتداد و از دین‌برگشتگی بزرگ، عامل کوچکی نبود.

برخوردهای خشن با دانشمندان

دینی که باید حامی علم و تفکر و تعقل باشد، به گونه‌ای جلوه کرد که هیچ‌گاه با پیشرفت و طرح نظریات جدید علمی سر سازگاری نداشت. بنابراین میان روشنفکران و متفکران، این اعتقاد پدید آمد که باید از

^۱ متی، ۱۲/۲۲-۱۸؛ مرقس، ۱۲/۱۵.

میان آن دو یکی را برگزینند: دین و یا پیشرفت و طرح نظریات علمی. متفکران و اندیشمندان به جای اینکه با دین تحریف‌شده و روحانیان فاسد مبارزه کنند، به خطا اصل دین را کنار نهند. ویل دورانت آمار قربانیان این برخورد خشن را بدین‌سان گزارش می‌دهد: از سال ۱۴۸۰ تا ۱۴۸۸، ۸ هزار و ۸۰۰ تن سوخته و ۹۶ هزار و ۴۹۴ تن به کیفرهای مختلف محکوم شدند و از سال ۱۴۸۰ تا ۱۸۰۸، ۳۱ هزار و ۹۱۲ تن سوخته و ۲۹۱ هزار و ۴۵۰ تن محکوم شدند.

مبانی سکولاریسم

یک. علم‌گرایی

علم‌گرایی به معنای اعتقاد به لزوم محوریت علوم تجربی و روش تجربی در همه شئون زندگی است. متفکر سکولار اعتقاد دارد که بر اساس علم تجربی می‌توان به تدبیر جامعه پرداخت. با رشد و تکامل و موفقیت‌ها و دستاوردهای چشمگیر علوم تجربی نظیر فیزیک، ریاضیات، شیمی، زیست‌شناسی و نجوم در عرصه‌های مختلف، این اعتقاد در ذهن برخی شکل گرفت که می‌توان به روش مشابه، نظامی فکری در باب زندگی این جهانی طراحی کرد. از آنجا که روش علوم تجربی، روش مکانیکی و مشاهده و آزمایش است که بر اساس آن هر حادثه‌ای برحسب حادثه پیش از خود تبیین می‌گردد، طبعاً جهان نیز همانند ماشینی مکانیکی در نظر گرفته می‌شود که وجود هر حادثه و حرکتی با توجه به علت آن ضروری و حتمی است و دیگر نیازی به فرض عالم ماورای طبیعت نیست.

از آنجا که روش مکانیکی در همه قلمروهای دانش نظیر اخلاق، مابعدالطبیعه و دین کارآیی نداشت، چنین قلمروهایی از حوزه معرفت کنار نهاده شد و به حوزه معرفت تجربی بسنده گردید. در نتیجه، سکولار کردن دانش بدین معنا شد که حوزه معرفت باید به حوزه دانش تجربی محدود گردد و علوم غیرتجربی به‌عنوان امور نامعقول و غیرعقلانی باید از حوزه علم جدا شود.

می‌توان گفت پشتوانه تفکر سکولاریستی، نوعی مادی‌گرایی است که قلمرو هستی را به عالم ماده محدود می‌کند و ماورای عالم ماده و تأثیرات عالم ماوراءالطبیعی در عالم ماده را قابل شناخت نمی‌داند. در نتیجه مفاهیم و آموزه‌های کتاب مقدس نظیر خدا، فرشته، بهشت، جهنم، وحی، امدادهای غیبی، دعا و معجزات که از مفاهیم آزمون‌ناپذیر تجربی‌اند و در مقیاس تجربه نمی‌گنجند، باید از حوزه علم و معرفت بیرون روند. بدین ترتیب دین و مفاهیم بنیادی آن از تدبیر و تبیین‌گری امور دنیوی کنار نهاده شد.

دو. عقل‌گرایی

عقل‌گرایی، این باور است که همه رفتارها و عقاید باید مبتنی بر عقل باشد، نه احساسات یا عقاید دینی. البته تصور سکولاریسم از عقل، آن عقلی است که از مبانی دینی بهره نمی‌گیرد. این تعریف و کارکرد عقل، صحیح نیست؛ زیرا چه بسیار فیلسوفان عقل‌گرایی که با تکیه بر عقل، خدا و عقاید دینی را اثبات نموده‌اند و در زمره متدینان زندگی می‌کنند. بنابراین چنین معنایی از عقل‌گرایی - که بر اساس آن عقل نباید از اصول دینی بهره‌گیرد - در واقع ایجاد نوعی محدودیت بی‌دلیل برای عقل است. در هر حال اندیشمندان دوره رنسانس با توجه به توانایی عقل در حوزه علم تجربی گمان کردند که می‌توان در همه عرصه‌های زندگی به جای دین بر عقل تکیه کرد و بر اساس آن، زندگی این جهانی را سامان بخشید.

بسیاری از آموزه‌های مسیحیت نظیر تثلیث، گناه ذاتی انسان، الوهیت و تجسد عیسی مسیح رازوار بوده و با عقل هماهنگی ندارد و نمی‌توان آنها را با عقل فهم کرد. از همین رو، این فکر در اذهان برخی پدید آمد که یا باید تعقل و تفکر را برگزید، یا دین و اعتقادات دینی را.

نقد و بررسی

از آنچه گفتیم، به‌نیکی برمی‌آید که سکولاریسم پدیده‌ای غربی است که با توجه به شرایط و زمینه‌های آن در جامعه غربی شکل گرفته است. برخورد نادرست حاکمان کلیسا با دانشمندان و عالمان چه‌بسا بیشترین نقش را در کنار نهادن دین داشته است. هرچند دانشمندان علوم تجربی و متفکران شاید تا

اندازه‌ای حق داشته باشند که با حاکمان کلیسا به جهت برخوردهای نادرستشان، مخالفت ورزند، اما این مخالفت دلیلی نیست که بر اساس آن با اصل دین، خدا، عالم آخرت و قوانین عقلانی الهی نیز موافق نباشند. برای مثال، ممکن است کسانی طلای قلبی به بازار عرضه کنند و افرادی را نیز اغفال کنند. افراد اغفال شده که بسیار ناراحت و عصبانی‌اند، آیا باید از اصل طلا روی گردان شوند، یا از طلای غیرواقعی و سوء استفاده کنندگان از آن؟

انسان واقع‌گرا می‌تواند ضمن احترام به علوم تجربی و عقل بشری، از تعالیم و حیانی انبیای الهی نیز برای ساماندهی زندگی خود و آخرت خویش مدد گیرد؛ چراکه هیچ ناسازگاری بین علوم تجربی و عقل انسانی و تعالیم و حیانی وجود ندارد. از نگاه اسلام، کسب علم بر هر مسلمانی واجب و ضروری است و عقل انسان همسنگ با تعالیم انبیای الهی از حیثیت و اعتبار برخوردار است، اما باید در کنار این اعتبار و احترام، قلمرو محدود آنها نیز مورد توجه قرار گیرد.

نقد علم گرایی

۱. هرچند اسلام برای علم ارزش بسیاری قائل است، اما باید دانست که حوزه فعالیت علوم تجربی، محدود به عالم مادی و آزمایش و تجربه است و در بیرون از این حوزه، یعنی عالم ماورای طبیعی نمی‌تواند نفیاً و اثباتاً به اظهار نظر بپردازد. موضع علم تجربی در حوزه ماورای عالم ماده، لادری‌گری یا ندانم‌گویی است. بنابراین اگر سکولاریسم بر آن است که از علوم تجربی در زندگی مادی انسان بهره‌گیری، کاملاً امری پسندیده است، اما اگر با یافته‌های علوم تجربی می‌خواهد همه ابعاد وجودی انسان از جمله بعد اخلاقی و معنوی و همچنین عالم ماورای طبیعی و عالم آخرت را توجیه نماید، بی‌شک چنین تفکری نادرست است؛ زیرا ابزار علم تجربی مشاهده و آزمایش است و چنین ابزاری در این حوزه‌ها کارایی لازم را ندارد.

۲. یافته‌ها و نتایج علمی از قطعیت لازم برخوردار نیست؛ چه آنکه پیوسته فرضیه‌ای نو به جای فرضیه پیشین می‌نشیند. حال چگونه می‌توان با این یافته‌های لرزان و تغییرپذیر، به اظهار نظر قطعی در باب عالم پرداخت و عالم ماورای طبیعت و آخرت را انکار نمود و زندگی انسان را به عالم مادی محدود کرد.

۳. اعتقاد به خدا و عالم آخرت، در ساماندهی زندگی انسان نقش تعیین‌کننده‌ای دارد، اما لازمه علم‌گرایی و مادی‌گرایی نادیده گرفتن چنین اعتقاداتی و در واقع نادیده انگاشتن بخش مهمی از نیازهای اساسی انسان است؛ چراکه انسان به لحاظ فطری خداجو و جاودانه‌طلب است.

بنابراین علم‌گرایی، قلمرو هستی را به عالم ماده محدود کرده است و از قلمروهای دیگر هستی نظیر عالم ماورای طبیعت و آخرت، غفلت ورزیده. همچنین از میان شیوه‌های مختلف کسب آگاهی، به شیوه مشاهده و آزمایش بسنده کرده و از روش عقلی و شهود عرفانی و تعالیم و حیانی، صرف‌نظر نموده است. چنین غفلتی، محروم کردن انسان از دستیابی به حوزه‌های دیگر معرفت است که ضایعه‌ای بس بزرگ برای انسان به‌شمار می‌رود.

نقد عقل گرایی

عقل، حجت درونی انسان و مورد تکریم اسلام است، اما تنها با استفاده از آن نمی‌توان به سعادت دنیا و آخرت نایل گردید. عقل انسان برای تدبیر زندگی دچار اختلاف و تناقضات بسیار است. هرکس بر اساس عقل ادعا می‌کند که شیوه او برای ساماندهی زندگی اجتماعی، اقتصادی و اخلاقی صحیح‌تر است، از این رو اتفاق نظر افراد بر سر یک شیوه واحد، بسیار دشوار است. حال چگونه می‌توان بر پایه عقل، به شیوه‌ای واحد برای ساماندهی جامعه دست یافت؟ چنین آرمانی، هیچ‌گاه برای آدمی حاصل نمی‌شود، از همین روی تنها راه چاره، متوسل شدن به دین و قوانین آن برای اداره جامعه است.

همچنین عقل انسان بسیاری از خوبی‌ها و بدی‌ها (نظیر خوبی عدالت و بدی ظلم) را به طور کلی درک می‌کند، ولی در تشخیص مصادیق آن با مشکل رو به روست. بنابراین عقل به تنهایی نمی‌تواند راهگشای انسان باشد.

دیدگاه اسلام در باب سکولاریسم

پاره‌ای از مسلمانان طرفدار سکولاریسم که دین را تنها در عرصه مسائل فردی خلاصه کرده‌اند و بر این باورند که اگر دین در عرصه سیاست دخالت کند از قداست آن کاسته می‌شود، از آموزه‌های اسلامی فاصله گرفته‌اند. چرا که پیامبر اسلام هدایت امور دینی و دنیوی مردم را توأمان برعهده داشت و پس از او نیز امامان معصوم این هدایت عام را عهده‌دار شده‌اند. قرآن در آیه‌ای به صراحت بیان می‌کند که دین با فرمانروایی و تدبیر سیاسی جامعه سازگاری دارد:

ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم، و به آنان ملکی بزرگ بخشیدیم.
در این آیه منظور از کتاب و حکمت، مرجعیت علمی و دینی است و مقصود از فرمانروایی بزرگ نیز مرجعیت سیاسی که خداوند به فرزندان حضرت ابراهیم (ع) عطا کرده است.
اجرای احکام اسلامی نیز نیازمند تشکیل حکومت است. اعتقاد به حکومت جهانی حضرت ولی عصر (عج) نیز بیانگر آن است که دخالت دین در عرصه مسائل اجتماعی و حکومتی، آموزه‌ای دینی است.
بنابراین دین با تدبیر زندگی دنیایی مردم هم‌سمت و سو است و سکولاریسم نیز با تعالیم قرآن ناسازگار است.

لیبرالیسم

امروزه جوامع غربی می‌کوشند از تفکری به نام لیبرالیسم دفاع کنند و آن را سرلوحه زندگی خود قرار دهند. اما لیبرالیسم چیست و آیا می‌توان زندگی انسان را بر اساس ارزش‌ها و مبانی آن تدبیر نمود؟ برای پاسخ به این پرسش به اختصار به بحث در باب لیبرالیسم می‌پردازیم:

معنای لغوی و اصطلاحی

لیبرالیسم: به معنای آزادی خواهی و آزادمنشی است که از واژه لیبرال به معنای آزادی خواه برگرفته شده است. لیبرال، فردی است که به آزادی و اختیار و قدرت انتخاب انسان‌ها اعتقاد دارد و از آنجا که افراد گوناگون در برهه‌های زمانی متفاوت از آزادی، معانی مختلفی قصد کرده‌اند، لیبرالیسم چندمعنا و مبهم شده است.

لیبرالیسم پدیده و ایدئولوژی غرب صنعتی است؛ به گونه‌ای که نمی‌توان آن را از تمدن غرب متمایز کرد. اصطلاح لیبرال برای نامگذاری حکومت، حزب، سیاست، یا عقیده‌ای به کار می‌رود که طرفدار آزادی و مخالف دیکتاتوری و خودکامگی است.

لیبرالیسم را می‌توان به طور دقیق نگرشی به زندگی و مسائل آن وصف کرد که بر ارزش‌هایی همچون آزادی برای افراد، اقلیت‌ها و ملت‌ها تأکید دارد.

مبانی و ارزش‌های لیبرالیسم

لیبرالیسم، نوعی ایدئولوژی است که در کشورهای مختلف، صورت‌های گوناگونی به خود گرفته است، اما می‌توان یک مجموعه از اصول و ارزش‌ها را به عنوان مبانی در همه آنها مشترک دانست:

۱. فردگرایی

یکی از مبانی لیبرالیسم، فردگرایی و یا برتری فرد بر هر گروه اجتماعی یا هیئت جمعی است که بر اساس آن باید با هر فرد همچون غایتی فی‌نفسه رفتار شود، نه همچون وسیله‌ای برای پیشبرد اغراض و منافع دیگران. جامعه باید به گونه‌ای ساخته شود که از منافع و استقلال و هویت فرد حمایت کند. از این رو، برتری فرد بر جامعه یکی از ویژگی‌های اساسی ایدئولوژی لیبرالیسم است. فردگرایی در مقابل تفکری است که در آن افراد دارای هویت‌های شخصی و منحصر به فرد نبودند، بلکه افراد، اعضای گروه‌های اجتماعی به‌شمار می‌آمدند؛ مانند خانواده، آبادی، جامعه محلی یا طبقه اجتماعی. بنابراین زندگی و هویت افراد اساساً بر مبنای وضعیت گروه‌های اجتماعی تعیین می‌شد.

۲. آزادی

از دیدگاه لیبرالیسم، اعتقاد به شأن والای فرد، به تعهدی در برابر آزادی او می‌انجامد. لیبرال‌ها به شدت معتقدند که زندگی بدون آزادی ارزش زیستن ندارد و از همین روست که آنان همواره خواسته‌اند فرد را از فشارها و اجبارهای ناعادلانه و بازدارنده‌ای که حکومت‌ها، نهادها و سنت‌ها به او تحمیل می‌کنند رها سازند. فرد خودمختار باید آزاد باشد تا شغلش را برگزیند؛ عقایدش را اظهار کند و حتی ملیت خود را تغییر دهد.

اما با این حال لیبرال‌ها هرگز بر این باور نیستند که فرد حق بهره‌مندی مطلق از آزادی را دارد. اگر آزادی نامحدود باشد، به صورت مجوز یا یک حق برای آسیب رساندن به دیگران درمی‌آید.

۳. عقل‌گرایی

دفاع لیبرالیسم از آزادی، با اعتقاد به عقل‌گرایی پیوندی تنگاتنگ دارد. از دیدگاه لیبرالیسم، انسان با عقل خود می‌تواند بهترین منافع خود را بشناسد و پی‌گیرد و به تعبیری عهده‌دار زندگی خود شود و سرنوشت خویش را بسازد. از این رو لیبرال‌ها، عقل را راهنما و هدایت‌گر خود می‌دانند و نه وحی را. لیبرال‌ها به جهت عقل‌گرایی، همان‌گونه که مدافع آزادی بی‌دینی و بی‌اعتقادی هستند، از آزادی اعتقاد و دین نیز دفاع می‌کنند. بدین بیان، آنان کلیسا را نهادی خصوصی می‌دانند که باید آن را همانند همه نهادهای دیگر پذیرفت. از نظر لیبرال‌ها، رسیدن به آزادی کامل دینی مستلزم دنیوی یا غیردینی ساختن زندگی عمومی است. به طور کلی لیبرال‌ها در همه‌جا از جدایی کلیسا از دولت، آموزش همگانی و غیردینی، ازدواج مدنی و قوانین اجازه‌دهنده طلاق دفاع کرده‌اند. به تعبیری دیگر، آنان به نوعی سکولاریسم اعتقاد دارند که در آن نهاد دین باید از نهاد دولت و حکومت جدا باشد و دین تنها به حوزه خصوصی افراد مربوط است.

۴. عدالت و برابری حقوق انسان‌ها

یکی دیگر از اصول بنیادین تفکر لیبرال، برابری و عدالت است که بر طبق آن همه افراد از حقوق و احترام یکسان برخوردارند و در برابر قانون دارای حقوق برابرند و حق دارند از آزادی مدنی برخوردار باشند. هیچ قانونی نباید به برخی، امتیازات خاصی بدهد و به برخی نیز تبعیض‌های خاصی تحمیل کند. قانون، خواه یاری‌دهنده و حمایت‌کننده و خواه مجازات‌کننده باید برای همه یکسان باشد.

۵. تساهل

تساهل به معنای مدارا، آرمانی اخلاقی و اصلی اجتماعی است که به مردم اجازه می‌دهد که به طریقی سخن بگویند و عمل کنند که مطلوب ما نباشد. لیبرال‌ها اغلب این جمله معروف ولتر (۱۷۷۸-۱۶۹۴) را تکرار کرده‌اند که من از آنچه تو می‌گویی بیزارم، اما تا پای مرگ از حق تو برای گفتن آن دفاع می‌کنم. آزادی‌های مدنی نظیر آزادی بیان، آزادی تشکیل انجمن‌ها و آزادی دین و مذهب، جملگی ضامن تساهل‌اند. لیبرالیسم در واقع مشوق نسبت‌گرایی اخلاقی و فرهنگی است.

نقد و بررسی

چنان‌که گفتیم، لیبرالیسم ساخته غرب صنعتی است که با توجه به شرایط حاکم در غرب رشد و تکامل یافت. مبانی و ارزش‌های لیبرالیسم تا حدی در عناوین کلی آن نظیر احترام به فرد، عدالت، پیروی از عقل و همزیستی مسالمت‌آمیز، مورد قبول عقل و اسلام است. اما همان‌گونه که متفکران لیبرالیست نگرش‌های مختلفی نسبت به این آموزه‌ها دارند و با این وجود عناوین کلی آن را می‌پذیرند، اسلام نیز این‌گونه عناوین را قبول دارد، ولی معنای خاصی از آنها اراده می‌کند. اینک برخی از ارزش‌ها و مبانی لیبرالیسم را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهیم.

۱. فردگرایی، آزادی و عقل‌گرایی را می‌توان ملازم هم دانست. اگر باید در برابر هر گروه اجتماعی برتری را به فرد داد، بدین معناست که باید آزادی او محترم شمرده شود. دفاع از آزادی فرد، ملازم با اعتقاد به عقل‌گرایی که عنصر محوری آن آزادی است می‌باشد.

آزادی مفهوم بسیار دلنشینی است که همه انسان‌ها بدان عشق می‌ورزند و برای آن مبارزه می‌کنند و حتی جان خود را در این راه قربانی می‌کنند. اما هنگام سخن درباره آزادی، باید از خود پرسید آزادی از چه چیز و برای چه چیز؟

لیبرال‌ها بر این باورند که آزادی به معنا رها شدن فرد به حال خود است تا فارغ از مداخله دیگران به دلخواه خویش عمل کند. این معنای از آزادی جنبه منفی دارد؛ زیرا مبتنی بر نبود محدودیت‌ها و الزامات خارجی برای فرد است. اما سؤال مهم‌تر، آزادی برای چه چیزی بود که لیبرال‌های جدید و متأخر، هوادار و مجذوب آن شدند و آن را آزادی مثبت نامیدند که بر اساس آن انسان آزاد است تا استعدادهای خود را شکوفا سازد.

در بحث آزادی پرسش اساسی این است که آدمی باید آزاد باشد تا چه کاری انجام دهد؟ روشن است که انسان دارای دو دسته تمایلات است: یکی خواسته‌هایی که برخاسته از تمایلات نفسانی و حیوانی اوست که با حیوانات مشترك است و دیگری خواسته‌هایی که مترقی و عالی است و مربوط به جنبه‌های انسانی اوست.

چه بسیار انسان‌هایی که اگر به حال خود رها شوند، پیرو هوای نفس و تمایلات نفسانی خود می‌گردند که میگساری، قماربازی، شهوترانی بی‌حد، خودکشی، همجنس‌بازی، اعتیاد به موادمخدر، ثروت‌اندوزی و استعمارگری و برده‌داری نوین، به گونه‌ای که در ظاهر با آزادی فرد منافاتی ندارد، در زمره این تمایلات است. افرادی که مرتکب این اعمال زشت می‌گردند- که شمار آنها هم کم نیست- چنین اعمالی را بر اساس عنصر آزادی و احترام به فرد و عقلانیت، توجیه می‌کنند.

انسان لیبرال از قید و بندهای خارجی آزاد شده است تا چه انجام دهد؟ او تمایلات حیوانی و نفسانی خود را ارضا می‌کند یا خصایص عالی انسانی، یعنی حقیقت‌طلبی، عدالت‌خواهی، ظلم‌ستیزی و جز اینها را؟ درست است که انسان لیبرال به ظاهر خود را از اسارت قدرت‌های بیرونی فارغ نموده است، اما برده و اسیر تمایلات نفسانی خود شده که این نوع بردگی ذلیلانه‌تر از بردگی بیرونی است؛ پیامبر گرامی اسلام می‌فرماید: مبارزه با تمایلات نفسانی، جهاد اکبر است که مهم‌تر از مبارزه با دشمنان بیرونی انسان است که جهاد اصغر می‌باشد.

بنابراین تعلیم و تربیت و شرایط زندگی در جامعه باید به گونه‌ای برنامه‌ریزی شود که در جهت رشد و تعالی صفات اخلاقی و انسانی باشد، نه اینکه تعلیم و تربیت و برنامه آموزشی خنثی باشد و حتی برنامه‌ها به سوی رشد ویژگی‌های حیوانی و رذایل اخلاقی جهت یابد. این در حالی است که از نظر لیبرال‌ها، دولت هیچ‌گونه حقی برای مداخله در مراقبت از روح انسان‌ها ندارد.

بنابراین اشکال عمده لیبرالیسم این است که کوشیده انسان را به ظاهر از الزامات بیرونی برهاند، ولی او را گرفتار و بنده هوای نفس گردانیده است.

۲. در بحث از عقل‌گرایی مطرح شد که لیبرال‌ها عقل را راهنما و هدایت‌گر خود می‌دانند، نه وحی را. شکل‌گیری چنین اعتقادی که در آن عقل در برابر وحی و دین قرار می‌گیرد، ناشی از آموزه‌های دینی مسیحیت است؛ بدین بیان که آموزه‌های اساسی این دین نظیر تثلیث، الوهیت عیسی، مرگ فدی‌وار عیسی و گناه ذاتی انسان با عقل همخوانی ندارد و انسان برای اعتقاد به این آموزه‌ها باید عقل خود را کنار نهد و به آنها ایمان آورد. لیبرال‌ها با توجه به این نوع نگرش به دین، این باور را پذیرفتند که انسان یا باید از دین تبعیت کند، یا از عقل. بنابراین عقل‌گرایی بدین معناست که انسان از عقل پیروی کند، نه از دین و وحی.

این پندار لیبرال‌ها از رابطه عقل و دین به هیچ رو صحیح نیست. در اسلام بر این نکته تصریح شده است که خردمندان و صاحبان عقل و خرد هستند که خدا و دین را می‌پذیرند و خوبی و بدی را باز می‌شناسند و به بهشت رهنمون می‌گردند و در مقابل کافران و مخالفان دین افرادی‌اند که از تعقل و خردورزی بی‌بهره‌اند. عقل در دین اسلام حجت باطنی نام گرفته که همسنگ با حجت بیرونی (انبیا و

رسولان الهی) است. بنابراین انسان‌ها در عین حال که می‌توانند عقل را راهنما و هدایت‌گر خود بدانند، همین عقل آنها را به دین رهنمون می‌کند تا جامعه خود را بر اساس آموزه‌های دین تدبیر نمایند؛ چه آنکه دین، رشد و تعالی صفات اخلاقی و انسانی را در پی دارد.

۳. لیبرال‌ها بر اساس عقل‌گرایی، به حکومت سکولار معتقد شده‌اند که در آن نهاد دین باید از نهاد حکومت جدا باشد. بنابراین قائلان به لیبرالیسم اعتقاد دارند که دین امری شخصی است و نباید در حوزه اجتماعی و تدبیر زندگی دخالت نماید.

اشکال این دیدگاه آن است که ما از پیش برای دین تعیین تکلیف کرده‌ایم که تو در چه حوزه‌ای دخالت کن و در چه حوزه‌ای دخالت نکن. حال اگر با بررسی دین به‌ویژه اسلام آشکار شد که بسیاری از آموزه‌های آن مربوط به حوزه اجتماعی است، آیا می‌توان به اسلام‌باوران گفت که شما متدین به دین اسلام باشید، ولی بسیاری از آموزه‌های آن را ناصحیح بدانید؟ این تناقض است که انسان‌ها آزادی انتخاب دین را داشته باشند، اما نتوانند به آموزه‌های آن دین جامه عمل بپوشانند. البته خصوصی‌سازی دین در مورد مسیحیت ممکن است روا باشد؛ چه آنکه تدبیر و برنامه‌ریزی مشخصی برای زندگی اجتماعی انسان‌ها ندارد، ولی این امر در مورد اسلام صحیح نیست.

۴. یکی دیگر از مبانی لیبرالیسم، عدالت و برابری انسان‌ها در برابر قانون است. اینکه همه انسان‌ها در برابر قانون، حقوق برابر داشته باشند، امری بسیار نیکوست. اما عدالت، تنها به این جنبه محدود نمی‌شود. برای مثال، عدالت در ساختار حاکمیت و دولت به چه معناست؟

آیا حاکمان باید دارای صفات اخلاقی نیکو باشند، یا اینکه تبهکاران و صالحان به یکسان حق حاکمیت دارند؟ آیا عدالت اقتضا می‌کند که حاکمان فقط به جنبه‌های مادی و حیوانی انسان توجه کنند و زمینه رشد و شکوفایی آن را مهیا سازند، یا اینکه باید به صفات و فضایل اخلاقی انسان نیز بنگرند و بستر رشد آن را فراهم کنند؟ آیا اقتضای عدالت این است که حکومت، کانون خانواده را حفظ کند، یا زمینه متلاشی شدن آن را فراهم سازد؟ آیا عدالت اقتضا می‌کند که نسبت به تربیت فرزندان، مادر عهده‌دار آن شود یا پدر و یا هر دو؟ در حوزه قانون‌گذاری عدالت به چه معناست؟

بنابراین عدالت ابعاد وسیعی دارد. ما هنگامی می‌توانیم در مورد انسان‌ها و زندگی خانوادگی و اجتماعی آنها قوانین عادلانه‌ای وضع کنیم که کاملاً ابعاد وجودی انسان را بشناسیم و این کاری است که از عهده آدمی بر نمی‌آید. بی‌شک تنها خداوند حکیم که خالق انسان‌هاست می‌تواند با علم و حکمت نامتناهی‌اش قوانین عادلانه‌ای برای انسان‌ها و اداره زندگی‌شان وضع نماید که البته این قوانین در قالب دستوره‌های دینی جلوه‌گر شده است.

خداوند یکی از اهداف بعثت انبیا را اقامه قسط و عدل در جامعه می‌داند؛ حتی پیامبر اسلام می‌فرماید: من مأمور هستم که در میان شما عدالت ورزم. شواهد بسیار حاکی از آن است که اگر می‌باید عدالت در تمامی ابعاد در جامعه اجرا شود، این وظیفه از عهده پیامبران الهی بهتر برمی‌آید تا افراد لیبرال. در پایان باید گفت که لیبرالیسم در عمل به گونه‌ای دچار ضعف و تزلزل گردیده است که تاریخ شاهد شکست مبانی و اصول و ارزش‌های ناشی از آن است.

پس از رنسانس و برخورد نادرست کلیسا با دانشمندان، در حوزه دین پژوهی رابطه علوم تجربی با دین مورد توجه بیشتری قرار گرفت. یافته‌های علمی با دین سازگار است یا ناسازگار و در صورت ناسازگاری، ترجیح با کدام است؟ اصولاً چه نوع رابطه‌ای بین علم و دین وجود دارد؟ آیا مشاهده و آزمایش را که روش علوم تجربی است، می‌توان در مورد امور ماورای طبیعی به کار گرفت و به اظهار نظر در این قلمرو پرداخت؟ دیدگاه اسلام درباره علوم تجربی چیست؟ برای پاسخ به این پرسش‌ها می‌باید به رابطه علم و دین بپردازیم، اما پیش از آن بجاست تعریفی اجمالی از «علم» و «دین» بیان کنیم:

تعریف علم: علم گاه به معنای عام اراده می‌شود که اعم از علوم عقلی، نقلی، تجربی، اخلاقی، عرفانی، هنری، ادبی و جز اینهاست و گاه نیز معنای خاص آن اراده می‌شود که همان علوم تجربی است؛ علمی که روش آن مشاهده و آزمایش است و شامل روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، باستان‌شناسی و علوم طبیعی نظیر نجوم، فیزیک، زیست‌شناسی و شیمی می‌باشد. منظور از علم در این بحث، علوم تجربی و بیشتر علوم طبیعی است.

تعریف دین: در مورد دین تعریف‌های بسیاری مطرح شده که هر یک ناظر به یکی از ابعاد دین است، اما در این بحث منظور ادیان ابراهیمی است، یعنی یهودیت، مسیحیت و اسلام، و به تعبیری دیگر، تعالیمی که خداوند به واسطه پیامبران برای هدایت بشر نازل کرده است. این تعالیم، دارای ابعاد مختلفی است که بخشی مربوط به عالم ماورا و غیب، بخشی مربوط به حوزه اخلاق، بخشی مربوط به تکالیف فردی و اجتماعی و بخشی نیز مربوط به نظریاتی در باب جهان و انسان و برخی حوادث خارجی و ... است.

ویژگی‌های علوم تجربی

۱. علوم تجربی، علمی است که از طریق روش تجربی، یعنی مشاهده و آزمایش به دست می‌آید و به تعبیری قلمرو فعالیت آن، امور مادی است و در امور غیرمادی و غیرتجربی نمی‌تواند به فعالیت و اظهار نظر پردازد؛ چراکه در قلمرو امور ماورای طبیعی و غیرتجربی، مشاهده و آزمایش کارساز نیست.

۲. مفاهیم و قوانین علمی، بازنمود جهان عینی‌اند و به تعبیری دانشمندان در کار علمی خویش معتقد به رئالیسم (واقع‌گرایی) هستند. اخترشناسان، زمین‌شناسان، زیست‌شناسان و شیمی‌دانان تقریباً همواره نظریه‌های علمی را بیانگر رویدادهای جهان خارج تلقی می‌کنند.

۳. در قلمرو علوم تجربی، صحت هیچ نظریه‌ای را نمی‌توان اثبات کرد و حداکثر چیزی که درباره یک نظریه می‌توان گفت، این است که توافق بیشتر یا بهتری با معلومات موجود دارد و در حال حاضر از نظریه‌های بدیل، جامع‌تر است. چه بسا نظریه‌های دیگری باشند که در آینده با این معیارها موافق یا موافق‌تر درآیند.

بنابراین در حوزه علم تجربی هرگز یقین به دست نمی‌آید. آرنیوس شیمیدان به خاطر نظریه تجزیه الکترولیتی خود جایزه نوبل دریافت کرد، اما چندی بعد همان جایزه به شیمیدان دیگری به نام دبی که نارسایی‌های نظریه آرنیوس را نشان داده بود، تعلق گرفت.

امروزه حتی مطرح می‌شود که جامعه اهل علم، از یک سنت خاص علمی تبعیت می‌کند و نظریات مخالف با سنت یا خلاف عرف علم را یا رد می‌کند، همانند هیپنوتیزم، یا آنها را نادیده می‌گیرد، همانند مسئله ادراک فراحیسی، و یا با آن کجدار و مریز رفتار می‌کند، همانند طب سوزنی.

بنابر آنچه گفتیم، نظریات و قوانین علمی هیچ‌گاه به صورت یقینی مطرح نمی‌شوند، بلکه همواره موقتی و دستخوش بازنگری هستند. با این همه، پیشرفت علوم تجربی و دستاوردهای آن، برخی را به این فکر

و داشت که روش علمی تنها راه کشف حقایق عالم است و هر چیزی که به محک مشاهده حسی و آزمایش درنیاید، امری باطل و بی‌معناست. بر این اساس اخلاق و مابعدالطبیعه و مسائل دینی که با روش مکانیکی علمی متناسب نبود، از گردونه کاوش انسان کنار نهاده شد و نگاه علمی به جهان، در واقع به فلسفه مادی‌گرایانه و الحادی انجامید؛ حال آنکه این نتیجه‌گیری، خود نوعی فلسفه‌پردازی است، نه کاوشی علمی. روش علمی در واقع به کشف رابطه دو پدیده مادی می‌پردازد و نمی‌تواند خارج از پدیده‌های مادی و روابط آنها نفیاً و اثباتاً به اظهار نظر بپردازد. در واقع موضع روش علمی در قلمرو ماورای پدیده‌های مادی، موضع لادری‌گرایانه است و نه نفی آن قلمرو.

دیدگاه اسلام درباره علوم تجربی

خداوند در قرآن بر تعقل و تفکر تأکید بسیاری نموده است؛ آن‌گونه که حتی در آیه‌ای مطرح می‌کند از آنچه بدان علم ندارید، تبعیت نکنید. همچنین به انسان‌ها سفارش می‌کند که به خلقت حیوانات و آسمان‌ها و زمین و جز اینها بنگرند تا به عظمت و حکمت خداوند پی‌برند. از دیدگاه قرآن، بدترین جانداران نزد خدا کسانی هستند که کر و لال‌اند و به هیچ‌رو تعقل نمی‌کنند. قرآن همچنین دوزخیان را افرادی معرفی می‌کند که به دستور عقل رفتار نکرده‌اند.

امام کاظم (ع) در روایتی می‌فرماید: خداوند بر مردم دو حجت دارد: حجت آشکار و ظاهری و حجت باطنی. رسولان و انبیا و امامان، حجت آشکارند و عقول مردم نیز حجت باطنی. بنابراین از دیدگاه اسلام، عقل و تفکر حجیتی خاص دارد و همسان با سخنان پیامبران الهی است و هیچ‌گاه این دو سازگاری با هم ندارند.

یکی از حوزه‌های فعالیت عقل، علوم تجربی است که با روش مشاهده و آزمایش به کشف اسرار و قوانین طبیعت می‌پردازد. بنابراین اگر عقل و یا علم به نتیجه‌ای قطعی و یقینی رسید، از دیدگاه اسلام قابل‌اعتنا و پیروی است.

در روایتی پیامبر اسلام طلب علم را بر هر مسلمانی واجب می‌شمارد که در این روایت معنای علم اعم از علوم تجربی و غیرتجربی است. ایشان در روایتی دیگر می‌فرماید: علم را طلب کنید، هرچند که در چین باشد. بی‌شک علمی که در چین آن زمان بوده، علم دینی نبوده است؛ چه آنکه مرکز یادگیری علم دینی، مکه و مدینه و دیگر نقاطی بود که پیروان شرایع پیشین در آن می‌زیستند. از این رو بی‌گمان منظور ایشان علوم تجربی بوده است.

بنابراین اسلام بر خردورزی و فراگیری علوم تجربی تأکیدی بسزا دارد. در حالی که اگر علوم تجربی، متعارض و ناسازگار با دین باشد، چنین تأکیدی صحیح نیست. از این رو می‌توان نتیجه گرفت که یافته‌های علوم تجربی نمی‌تواند با آموزه‌های دینی در تنافی باشد.

البته در کتاب مقدس مسیحیان، آموزه‌هایی وجود دارد که با عقل و نتایج علمی سازگاری ندارد. شاید یکی از دلایل این ناسازگاری، تحریف شده بودن کتاب مقدس مسیحیان باشد که قرآن و تحقیقات تاریخی نیز این تحریف را تأیید می‌کنند.

البته چنین تعارضاتی را نباید به حساب تمام کتاب‌های آسمانی از جمله قرآن گذاشت و چنین نتیجه گرفت که دین با علم ناسازگار است. حال با توجه به این مقدمات، به انواع رابطه علم و دین می‌پردازیم. البته منظور از علم، برخی گزاره‌های علمی و منظور از دین نیز پاره‌ای از گزاره‌ها و آموزه‌های دینی است، نه تمامی آنها؛ زیرا آنچه در مسئله علم و دین مورد بحث قرار می‌گیرد، حوزه‌ای مشترک است، یعنی موضوعاتی که هم علوم تجربی درباره آنها سخن گفته و هم دین. بنابراین مقصود از دین نیز آن گزاره‌هایی است که در حوزه طبیعیات به اظهار نظر پرداخته، نه تمامی گزاره‌های دین.

انواع رابطه علم و دین

۱. علم و دین، دو شیوه بیان يك واقعیت

این دیدگاه بر آن است که گزاره‌های علمی و دینی، حقایق مشترکی را درباره جهان، اما به دو بیان و شیوه مختلف باز می‌گویند و اگر میان این گزاره‌ها اختلافی هم باشد، سطحی است که اگر به‌درستی تحلیل کردند، روشن می‌شود که در توافق با یکدیگر هستند.

برای مثال، قرآن به صورتی زیبا و لطیف با اشاره به حرکت زمین، آن را به گاهواره تشبیه می‌کند؛ از این رو که زمین نیز چون گاهواره در حرکت است. دانشمندان علم نجوم مانند کپرنیک، گالیله و کپلر نیز به شیوه خاص خود و از طریق روش تجربی به حرکت زمین اشاره می‌کنند. بنابراین علم و دین، حقیقت واحدی را به دو شیوه مختلف بیان می‌دارند. بر اساس این دیدگاه، هیچ تعارضی بین علم و دین وجود ندارد.

۲. علم، تأییدکننده دین

بر پایه این دیدگاه، نظریات علمی پشتیبان آموزه‌های دینی هستند. به بیانی دیگر هرچه علم، اسرار و قوانین طبیعت را بیشتر کشف کند، انسان به ظرافت‌ها و پیچیدگی‌های نظام هستی بیشتر پی می‌برد و بهتر می‌تواند به خداوند حکیم و دانا و توانا آگاه گردد.

همچنین برخی از آموزه‌هایی که در دین وجود دارد با پیشرفت علوم تجربی، اسرار آن بیشتر کشف می‌شود. برای نمونه، خداوند در قرآن می‌فرماید: ما از هر چیزی جفت آفریدیم. بدین ترتیب قرآن مسئله زوجیت عمومی از جمله زوجیت در گیاهان را چهارده قرن پیش به‌گونه‌ای لطیف و زیبا مطرح نموده است. شاید در عصر نزول این آیات، مردم به حقیقت آن آگاه نبودند. اما در قرن هجدهم میلادی گیاه‌شناسی سوئدی به نام شارل لینه مسئله زوجیت عمومی را کشف کرد. به همین‌سان، بسیاری از احکام و آموزه‌های دینی وجود دارند که بر اثر پیشرفت علم، اسرار آن کشف می‌شود.

۳. علم و دین، مکمل یکدیگر

مطابق این دیدگاه، علم و دین را باید مکمل یکدیگر دانست؛ بدین بیان که هر يك جنبه خاصی از حقیقت را بررسی می‌کنند و شناخت کامل حقیقت مستلزم آن است که هر دو نگرش را گرد آوریم. مثلاً برای ارزیابی کامل يك شخص، هم ارزیابی جسمانی و هم ارزیابی اخلاقی لازم است و این دو ارزیابی ما را در شناخت بهتر او یاری می‌رسانند. همچنین در مورد جهان طبیعت، هم باید نسبت به ساختار طبیعی آن شناخت داشت و هم نسبت به هدف و مبدأ آن.

به تعبیر دیگر، علم به پرسش‌هایی مانند «چه چیزهایی و چگونه رخ می‌دهند»، برحسب عواملی که قابل مشاهده تجربی‌اند، پاسخ می‌دهد و دین نیز با سؤالاتی نظیر «چرا رخ می‌دهند و هدف و غایت آنها چیست»، سروکار دارد.

دونالد مک کی (۱۹۸۷-۱۹۲۲) فیلسوف و دانشمند انگلیسی، رابطه علم و الهیات را رابطه میان دو امر مکمل می‌داند که علم در پی کشف «علل» وقایع است و هدف الهیات نیز کشف «معنای» وقایع. مک کی معتقد است میان این دو مدعا که «پیدایش این عالم محصول فرایندهای طبیعی است.» و «عالم مخلوق خداوند است.» تعارضی وجود ندارد.

استاد مرتضی مطهری بر این اعتقاد است که علم و ایمان مکمل و متمم یکدیگرند، نه متضاد با هم. علم نیمی از ما را می‌سازد و ایمان نیمی دیگر را. ایشان همچنین معتقد است که در شناخت کامل جهان، هم به شناخت علمی نیازمندیم و هم به شناخت دینی. از نظر علم، جهان کهنه کتابی است که اول و آخر آن افتاده است به عبارت دیگر نه اولش معلوم است و نه آخرش. از این رو برای شناخت بهتر جهان می‌باید آغاز و فرجام آن نیز مشخص گردد. ایشان رابطه علم و ایمان را چنین ترسیم می‌کند:

علم به ما روشنایی و توانایی می‌بخشد و ایمان عشق و امید و گرمی. علم ابزار می‌سازد و ایمان مقصد. علم سرعت می‌دهد و ایمان جهت. علم توانستن است و ایمان خوب خواستن. علم می‌نماید که چه هست

و ایمان الهام می‌بخشد که چه باید کرد. علم انقلاب برون است و ایمان انقلاب درون. علم جهان را جهان آدمی می‌کند و ایمان روان را روان آدمیت می‌سازد. علم وجود انسان را به صورت افقی گسترش می‌دهد و ایمان به شکل عمودی بالا می‌برد. علم طبیعت‌ساز است و ایمان انسان‌ساز. هم علم به انسان نیرو می‌دهد هم ایمان، اما علم نیروی منفصل می‌دهد و ایمان نیروی متصل. علم زیبایی است و ایمان هم زیبایی است. علم زیبایی عقل است و ایمان زیبایی روح. علم زیبایی اندیشه است و ایمان زیبایی احساس. هم علم به انسان امنیت می‌بخشد و هم ایمان. علم امنیت برونی می‌دهد و ایمان امنیت درونی. علم در مقابل هجوم بیماری‌ها، سیل‌ها، زلزله‌ها و طوفان‌ها ایمنی می‌دهد و ایمان در مقابل اضطراب‌ها، تنهایی‌ها، احساس بی‌پناهی‌ها، پوچ‌انگاری‌ها. علم جهان را با انسان سازگار می‌کند و ایمان انسان را با خودش.

البته گاهی دین افزون بر معنای وقایع، به علل وقایع نیز می‌پردازد. بنابراین گاه دین وظیفه علم را نیز انجام می‌دهد. حال جای این پرسش است که اگر بین تبیین دینی و تبیین علمی درمورد علل وقایع تعارض واقع شد، چه باید کرد؟

راه‌حل این تعارض روشن است؛ چرا که از یک سو نظریات علمی، قطعی و یقینی نیستند و با تردید آمیخته‌اند و از سوی دیگر متون دینی نیز تا حدی مجال تفسیر و تأویل دارند. اگر تعارض بین علم و دین واقع شود، یا تفسیر از دین صحیح نیست و یا اینکه نظریه علمی قطعی نمی‌باشد، ولی به مثابه نظریه قطعی تلقی شده است. بنابراین اگر تفسیر از دین قطعی و یقینی بود، به احتمال زیاد نظریه علمی از قطعیت لازم برخوردار نیست و شاید در آینده نظریه علمی دیگری جایگزین این نظریه علمی گردد که با تفسیر دین سازگار باشد. اگر نظریه علمی قطعی بود- که بسیار بعید است- در آن صورت پی‌می‌بریم که تفسیر ما از دین صحیح نبوده و در مقدمات آن باید تجدیدنظر کنیم.

۴. ناسازگاری علم و دین

دین و علم دست‌کم در برخی موارد با هم ناسازگارند و نمی‌توان هر دو را پذیرفت. برای مثال، نظریه زمین مرکزی و سکون آن، نظریه‌ای دینی (بر اساس دیدگاه مسیحیت) و نظریه خورشید مرکزی و حرکت زمین، نظریه‌ای علمی و نظریه تکامل انسان از حیوانات پست‌تر نظریه‌ای علمی و نظریه خلقت انسان از خاک، نظریه‌ای دینی است که قبول یکی از نظریات به منزله رد نظریه دیگر است.

از یک سو از نظر قرآن و تحقیقات تاریخی، کتاب مقدس مسیحیان تحریف شده است و برخی متکلمان مسیحی نیز به خطا کیهان‌شناسی ارسطو را با الهیات مسیحی به گونه‌ای تلفیق کردند که هر معارضه‌ای با کیهان‌شناسی ارسطو معارضه با مسیحیت تلقی می‌شد. از این رو، بسیاری از آموزه‌هایی که به نام دین معروف‌اند، به‌واقع دینی نیستند. از سوی دیگر، قرآن که کتاب آسمانی تحریف‌ناشده است، به حرکت و کروی بودن زمین اشاره می‌نماید که متناسب با نظریه خورشید مرکزی است. بنابراین چنین نیست که ثابت بودن زمین، یک نظریه دینی قطعی باشد و با خورشید مرکزی و حرکت زمین ناسازگار. بنابراین شایسته است بگوییم نظریه خورشید مرکزی و حرکت زمین، یک نظریه دینی است. از این رو، در عنوان دینی بودن و علمی بودن باید بسیار دقت نمود.

در مورد نظریه تکامل انسان، از یک سو این نظریه علمی فرضیه‌ای است که هنوز قطعیت آن اثبات نشده و حتی شواهد علمی بسیاری برخلاف آن وجود دارد. از سوی دیگر، نظریه خلقت انسان در متون دینی نیز قابلیت تفسیرهای مختلف دارد؛ زیرا کتاب مقدس به‌صراحت درباره خلقت انسان به صورت کنونی، سخن نگفته است.

بنابراین یا نظریه دینی، غلط و حاصل تحریف یا بدفهمی است، یا نظریه علمی، اشتباه یا اثبات نشده است. از این رو، تعارض و ناسازگاری بین این نظریه‌های دینی و علمی باقی نمی‌ماند و می‌توان بین آنها سازگاری ایجاد کرد.

۵. جدایی کامل حوزه علم از دین

بر طبق این دیدگاه، حوزه علم از حوزه دین کاملاً جداست و هیچ گونه تعارضی با هم ندارند؛ زیرا تعارض بین دو چیز در صورتی پیش می آید که موضوع واحدی داشته باشند و احکام ناسازگاری در مورد آن موضوع به دست دهند. اما در جایی که موضوع و روش و غایت آن دو چیز متفاوت است، بین آنها تعارضی به وجود نمی آید.

از میان نظریات فوق، به نظر می رسد نظریه یک و دو و سه، صحیح تر هستند.

الف) معنای امامت و ولایت
ب) ادله نصب و عصمت امامان
ج) مهدویت

الف) معنای امامت و ولایت

امام به معنای پیشوا و رهبر از ریشه «اَمَّ» به معنای قصد کردن و توجه نمودن است؛ چراکه مردم با قصد و توجه خاص به سراغ امام می‌روند. در قرآن، واژه امام اعم از پیشوای صالح و ناصالح است: **يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ** (اسراء (۱۷): ۷۱): [یاد کن] روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان فرا می‌خوانیم.

امام در اصطلاح متکلمان شیعه کسی است که در مقام جانشین رسول خدا، نسبت به همه امور دینی و دنیوی جامعه اسلامی ریاست الهی عام و فراگیر دارد! بر اساس این تعریف، امام همه منصب‌ها و شئون پیامبری به جز نبوت را داراست.

از این رو، امام باید دارای ویژگی‌هایی باشد:
۱. از جانب خدا نصب گردد؛

۲. دارای مقام عصمت (پیراستگی از گناه و خطا) باشد؛ زیرا بدون داشتن عصمت نمی‌تواند اعتماد مردم را جلب کند و برای مردم الگو باشد و در قلب‌ها و اندیشه‌های آنان راه یابد. بنابراین امام بدین جهت باید از تمام لغزش‌ها و خطاها بری باشد تا مردم را به کژی رهنمون نکند.

۳. نسبت به همه امور دینی علم لدنی و وسیع و گسترده داشته باشد تا در تبیین این امور و رفع مشکلات علمی و دینی جامعه اسلامی، نیازمند دیگران نباشد. امام بدون یک چنین علم وسیعی، نمی‌تواند خلایق را که از عدم حضور پیامبر در جامعه اسلامی پدید آمده است، پرکند.

متکلمان اهل سنت با این تعریف متکلمان شیعه مخالف‌اند. اینان امامت را منصبی عادی و غیرالهی می‌دانند که با انتخاب مردم، به‌ویژه مهاجر و انصار و یا علمای اهل حل و عقد، به فردی واگذار می‌شود. امامت از نظر شیعه ادامه رسالت است و پیامبر می‌باید امام بعد از خود را تعیین نماید و چون پیامبر جز وحی نمی‌گوید، چنین تعیینی، تعیین خداوند است. به عبارت دیگر، امام باید منصوب از طرف خدا و دارای مقام عصمت باشد. البته امام شرط دیگری نیز دارد و آن علم خدادادی است تا بتواند تبیین درستی از جزئیات احکام به دست دهد.

نیاز به وجود امام

پیامبر اسلام (ص) سه وظیفه را برعهده داشت: دریافت و ابلاغ وحی الهی، تبیین وحی و نیز زمامداری جامعه اسلامی. پس از رحلت پیامبر (ص) دوران وحی به سر آمد، از این رو آغازین وظیفه او پایان یافت، اما دو جایگاه دیگر برای هدایت جامعه اسلامی ضروری می‌نمود؛ تشکیل حکومت برای اجرا و تحقق قوانین قضایی، اقتصادی و اجتماعی اسلام و همچنین تبیین وحی بعد از پیامبر.

از دیدگاه شیعه، پس از پیامبر، خداوند امامان معصوم علیهم السلام را با علم خدادادی نصب کرده تا بتوانند تبیین‌گر وحی الهی و به تعبیری مرجع و حافظ دین و تدبیرکننده جامعه اسلامی باشند. نصب امامان، بعد از پیامبر بر اساس دلایل زیر قابل توجیه است:

۱. پیامبر (ص) در طول ۲۳ سال نبوتش فرصت نیافت تمام تفصیل و جزئیات احکام الهی را بیان نماید؛ چرا که از یک سو اصولاً بسیاری از مسائل و احکام در زمان پیامبر موضوعیت نیافت و از این رو

^۱ جعفر سبحانی، پیشوایی از نظر اسلام، ص ۳۰.

پرسشی نیز مطرح نشد؛ از سوی دیگر در مدت سیزده سال نبوت پیامبر (ص) در مکه تنها اندکی ایمان آوردند و در ده سال آخر عمر حضرت در مدینه نیز جنگ‌های زیادی پیش آمد و به همین رو شرایط مهیا نشد تا ایشان به تفصیل احکام الهی بپردازد. بنابراین پس از پیامبر (ص) جامعه اسلامی به آگاهی‌های بری از خطا نیاز داشت تا بدین امر روی آورند.

۲. پس از پیامبر (ص) فرقه‌های مختلفی نظیر معتزله، خوارج، مرجئه، اشاعره و شیعه به وجود آمدند که هر يك عقاید خود را به قرآن مستند می‌کردند و آیات الهی را مطابق با باور خود تفسیر می‌نمودند که بی‌شک از میان این تفاسیر، تنها یکی صحیح بود. از این رو باید کسانی باشند که تا بتوانند تفسیر صحیح را از ناصحیح بازشناسند و آن را به جامعه اسلامی معرفی کنند تا در آینده گروندگان به اسلام، راه درست را برگزینند. مثلاً درباره کیفیت وضو با اینکه پیامبر روزانه چند بار در حضور مردم وضو می‌گرفت و همه می‌دیدند که چگونه دست‌ها و صورت خود را می‌شوید و سر و پای خود را مسح می‌کند، اما اهل سنت و تشیع با توجه به آیات قرآن به دو صورت وضو می‌گیرند که در واقع یکی از آنها مطابق با وضوی پیامبر است.

بنابراین وجود امام معصوم برای به دست دادن تفسیر صحیح در مورد معارف و احکام اسلامی نظیر صفات خدا، لوح و قلم، عرش و کرسی، قضا و قدر، جبر و اختیار، شفاعت و بهشت و دوزخ، امری ضروری است.

۳. پس از رحلت پیامبر، بازار جعل احادیث مستند به پیامبر داغ شد و جاعلان حدیث با انگیزه‌های گوناگون وارد این میدان شدند. برخی یهودیان و مسیحیان مسلمان‌نما به خاطر عداوتی که با اسلام داشتند، اسرائیلیات و مسیحیات را به تاریخ اسلام وارد کردند و گروهی از مسلمانان سست‌ایمان نیز به تحریک خلفا و امرای وقت یا به انگیزه مقام‌خواهی و یا دلایلی دیگر به جعل حدیث پرداختند. در این مسئله نیز وجود امام معصوم و پیراسته از گناه و اشتباه کاملاً احساس می‌گردد تا مردم با مراجعه به وی، حدیث حق را از باطل بازشناسند. البته افزون بر این، امام می‌باید ریشه این نوع احادیث مجعول و منقولات باطل و افکار بی‌پایه را بسوزاند و جامعه را از چنگ این دروغ‌پردازان برهاند. برای نمونه، به یکی از این جاعلان اشاره می‌کنیم:

سمرقبن جنذب به نام صحابی پیامبر، گرداننده دستگاه تبلیغاتی معاویه بود. او با گرفتن چهارصد هزار درهم شأن نزول دو آیه را دگرگون ساخت. وی آیه‌ای را که درباره جانبازی علی (ع) در لیلۃ المبیت (شبی که امیرمؤمنان در خوابگاه پیامبر خوابید) نازل شده بود، از فضایل قاتل ایشان ابن ملجم خواند و گفت این آیه در حق وی نازل گردیده است.

همچنین از این سو، آیه‌ای که در مذمت منافقان وارد شده بود، درباره علی (ع) دانست. این دروغ‌پردازی‌ها در حضور هزاران تازه مسلمان شامی که از منزلت علی (ع) در پیشگاه پیامبر آگاهی نداشتند، سبب عداوت شدید آنان نسبت به حضرت و شیعیان وی و برپایی جنگی شد که صدها هزار کشته برجای نهاد.

امیرالمؤمنین (ع) درباره منافقانی که در لباس صحابی پیامبر جعل حدیث می‌کردند، می‌فرماید: اگر مردم يك چنین افرادی را می‌شناختند که آنان منافق و دروغگو هستند، هرگز آنها را تصدیق نکرده و سخن آنها را قبول نمی‌نمودند، ولی مردم، فریب صحابی بودن آنان را خورده و با خود می‌گویند که اینان پیامبر خدا را دیده‌اند و حقایقی از او شنیده و اخذ کرده‌اند و هرگز سخنی برخلاف حقیقت نمی‌گویند؛ در صورتی که از وضع و حال این دسته آگاهی ندارند.

^۱ «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ؛ و از میان مردم کسی است که جان خود را برای طلب‌خشنودی خدا می‌فروشد، و خدا نسبت به [این] بندگان مهربان است.» (بقره (۲): ۲۰۷)

^۲ «وَ ادْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَّغْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَىٰ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ؛ و از میان مردم کسی است که در زندگی این دنیا سخنش تو را به تعجب وامی‌دارد، و خدا را بر آنچه در دل دارد گواه می‌گیرد، و حال آنکه او سخت‌ترین دشمنان است.» (بقره (۲): ۲۰۴)

مرحوم علامه امینی در کتاب الغدیر با مراجعه به کتاب‌های رجال اهل سنت، نام و ویژگی‌های هفتصد نفر از جاعلان حدیث را بیان می‌کند.

بنابراین برای حفظ اسلام و جلوگیری از زشت‌نمایی سیمای نورانی اسلام باید امامان معصوم و آگاهی باشند تا معیار حق و باطل شوند. در روایات اسلامی به وجود این حجت پس از رحلت پیامبر (ص) اشاره شده است. برای مثال، امام صادق (ع) در روایتی می‌فرماید:

خداوند زمین را از حجت خالی نمی‌گذارد؛ زیرا در غیر این صورت، حق از باطل شناخته نمی‌شود! هشام بن حکم، متکلم بزرگ و شاگرد برجسته امام صادق (ع) نیز در دو مناظره، وجود امام را پس از رحلت پیامبر ضروری می‌داند. او در مناظره مفصلی با دانشمندی شامی درباره مسئله رهبری چنین استدلال می‌کند:

- آیا خداوند پس از درگذشت پیامبر برای رفع هر نوع اختلاف در میان مسلمانان، دلیل و حجتی فراهم آن‌ها قرار داده است یا نه؟

- آری، قرآن و احادیث پیامبر برای رفع اختلاف کافی است.

- اگر قرآن و احادیث برای رفع اختلاف کافی است، چرا من و شما با هم اختلاف داریم، در حالی که هر دو شاخه یک تنه و عضو یک درختیم؟ چرا هر کدام مسیری را انتخاب نموده‌ایم که برخلاف مسیر دیگری است؟

۴. مراجعه به تاریخ صدر اسلام و در نظر گرفتن شرایط موجود منطقه و جهان در زمان رحلت پیامبر اکرم (ص)، به روشنی لزوم تنصیبی بودن منصب امامت را اثبات می‌کند:

به هنگام درگذشت آن حضرت، خطری سه‌گانه آیین اسلام را تهدید می‌کرد که یک‌سوی آن امپراتوری روم، سوی دیگر آن امپراتوری ایران و سوی آخر آن منافقان داخلی تشکیل می‌دادند. در اهمیت خطر نخستین همین‌بس که پیامبر تا آخرین لحظه از فکر آن فارغ نبود، از این رو در روزهای پایانی عمر خویش سپاه عظیمی را به رهبری اسامه بن زید برای نبرد با رومیان بسیج و اعزام کرد و متخلفان از آن سپاه را نیز نفرین نمود. خطر دوم، دشمن بدسگالی بود که نامه پیامبر را پاره کرد و به فرماندار یمن نوشت که یا پیامبر را دستگیر کند و یا سر او را از تن جدا کرده، بفرستد. اما درباره خطر منافقان داخلی باید دانست که این گروه پیوسته در مدینه یا بیرون از آن مزاحم پیامبر بودند و با توطئه‌های خویش سخت او را می‌آزردند؛ چنان‌که در سوره‌های مختلف قرآن درباره سنگ‌اندازی‌های آنان بسیار سخن رفته و حتی سوره‌ای از قرآن به نام آنها و در شرح افکار و کردارشان نازل شده است.

اینک پرسیدنی است که آیا با وجود چنین خطرهایی شایسته است پیامبر (ص) امت اسلامی و آیین اسلام را- که دشمن از هر سو در کمین آن نشسته- بدون رهبر به حال خود وانهد؟

پیشک پیامبر می‌دانست زندگی عرب، زندگی قبیله‌ای است و در میان افراد قبایل، تعصب نسبت به سران قبیله با جان آنان درآمیخته است. بنابراین واگذاری تعیین رهبر به چنین مردمی، مایه چنددستگی و نزاع قبایل خواهد بود و دشمن از این اختلاف بهره خواهد برد. بر این اساس، تعیین جانشین پیامبر از طریق نص پیامبر درست‌تر می‌نماید.

ب) ادله نصب و عصمت امامان

۱. دلایل نصب

دلایل قرآنی

یک. آیه انذار

^۱ محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۸.

وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ* وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ* فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنَّي بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ؛ و خویشانِ نزدیکت را هشدار ده؛ و برای آن مؤمنانی که تو را پیروی کرده‌اند، بال خود را فرو گستر؛ و اگر تو را نافرمانی کردند، بگو: «من از آنچه می‌کنید بیزارم.»

در ابتدای بعثت، پیامبر به مدت سه سال، از دعوت عمومی پرهیز نمود و تنها از رهگذر ارتباطهای خصوصی با شایستگان، توانست افراد اندکی را به آیین خویش متمایل کند.

سرانجام پس از گذشت سه سال، فرمان الهی رسید که پیامبر (ص) دعوت همگانی خود را با دعوت خویشاوندان و بستگان آغاز نماید: «بستگان نزدیک خود را از عذاب الهی بیم ده.»

بدین جهت، پیامبر به علی (ع) دستور داد ۴۵ نفر از شخصیت‌های بزرگ بنی‌هاشم را برای ضیافت نهار دعوت کند. مهمانان همگی این دعوت را اجابت کردند اما پس از صرف غذا ابولهب عموی پیامبر، با سخنان سبک خود، آمادگی مجلس را برای شنیدن سخنان پیامبر برهم زد و مجلس بی‌هیچ نتیجه‌ای پایان یافت و مهمانان خانه رسول‌خدا را ترک گفتند.

فردای آن روز، پیامبر تصمیم گرفت ضیافت دیگری ترتیب دهد و همه را جز ابولهب به خانه خود دعوت کند. دیگر بار پیامبر پس از صرف غذا در جمع بزرگی از شخصیت‌های بنی‌هاشم که در آنجا گردآمده بودند، برای دعوت آنان به آیین توحیدی و رسالت خویش به‌پا خاست و در انتهای سخنانش چنین فرمود:

هیچ کس از مردم برای کسان خود، چیزی بهتر از آنچه من برای شما آورده‌ام، نیاورده است: من خیر دنیا و آخرت برای شما آورده‌ام. خدایم به من فرمان داده که شما را به توحید و یگانگی وی و رسالت خویش دعوت کنم. چه کسی از شما مرا در این راه کمک می‌کند تا برادر و وصی و نماینده من در میان شما باشد؟

حضرت اندکی درنگ نمود تا ببیند کدام یک از آنان به ندای او پاسخ مثبت می‌گویند. در این هنگام، سکوتی آمیخته با بهت و تحیر بر مجلس حاکم بود و همگی سر به زیر افکنده و در فکر فرورفته بودند. ناگهان علی (ع) که سن او در آن روز از شانزده سال تجاوز نمی‌کرد، برخاست و گفت: «ای پیامبر خدا! من تو را در این راه یاری می‌کنم.» و دست خود را به سوی پیامبر دراز کرد تا دست پیامبر را به‌عنوان پیمان فداکاری بفشارد. در این هنگام، پیامبر دستور داد که علی (ع) بنشیند.

حضرت بار دیگر گفتار خود را تکرار نمود. باز علی (ع) برخاست و آمادگی خود را اعلام کرد. این بار نیز پیامبر به وی دستور داد که بنشیند. در مرتبه سوم بسان دو مرتبه پیشین جز علی (ع) کسی برنخواست و تنها او بود که پشتیبانی خود را از پیامبر اعلام داشت. آن‌گاه پیامبر دست خود را در دست علی (ع) گذاشت و جمله تاریخی خود را بر زبان راند:

هان ای خویشاوندان و بستگان من! بدانید که علی برادر و وصی و خلیفه من در میان شماست. بدین ترتیب در آغاز رسالت پیامبر نخستین وصی اسلام نیز تعیین گردید. از اینکه پیامبر در یک روز، هم نبوت خود و هم امامت علی (ع) را اعلام کرد، می‌توان به جایگاه ممتاز امامت و جدا نبودن نبوت و امامت از یکدیگر و اینکه همواره امامت مکمل برنامه رسالت است پی‌برد.

دو. آیه ولایت

محدثان و مفسران اهل سنت و شیعه بر اساس احادیث متعدد معتقدند آیه ولایت درباره علی (ع) که در حال نماز، انگشتر خویش را به مستمند بخشید، نازل شده است:

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ؛ (مائده ۵): (۵۵): ولی شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند: همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.

دلالت آیه بر امامت علی (ع) با ذکر مقدماتی آشکار می‌گردد:

^۱ شعراء (۲۶): ۲۱۶-۲۱۴.

۱. بسیاری از مفسران و محدثان درباره شأن نزول این آیه گفته‌اند: سائلی وارد مسجد شد و درخواست کمک کرد، اما کسی به او چیزی نداد. امام در حالی که در رکوع بود، با انگشت کوچک خود که انگشتی در آن بود، به فقیر اشاره کرد تا انگشتی را از دست او درآورد. فقیر نیز انگشتی را از دست امام درآورد و رفت.

هنگامی که این خبر به پیامبر رسید، از خدا چنین درخواست نمود: «همان‌طور که برای موسی (ع) از خاندان خودش وزیری معین نمودی، پروردگارا برای من نیز از اهل‌بیتم وزیری معین بفرما.» در این لحظه فرشته وحی فرود آمد و آیه یادشده را برای پیامبر خواند.
بنابر آنچه بیان شد مقصود از «الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ...» در آیه مورد بحث، علی بن ابی طالب (ع) است.

۲. تعبیر «وَلِيٍّ» در این آیه به معنای سرپرست، حاکم و صاحب‌اختیار است که خداوند اصالتاً و پیامبر و جانشین وی نیز در پرتو موهبت الهی عهده‌دار آن هستند، چرا که اگر ولی به معنای دوست، ناصر و یاور باشد، انحصار آن به سه نفر - که از تعبیر «انما» (به معنای تنها) برمی‌آید - بی‌معنا خواهد بود؛ چه آنکه مطابق آیات، مؤمنان جملگی دوست و یاور یکدیگرند.
شاهد این مدعا، آیه بعدی است که می‌فرماید:

وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ؛ (مائده (۵): ۵۶): و هر کس خدا و پیامبر او و کسانی را که ایمان آورده‌اند، ولی خود بدانند، [پیروز است؛ چراکه] حزب خدا همان پیروزمندان‌اند.

این آیه، قرینه دیگری است بر اینکه ولی به معنای سرپرست، حاکم و صاحب‌اختیار است؛ زیرا تعبیر «حزب الله» و غلبه بر دشمنان، مربوط به تشکیل حکومت اسلامی است که از نوعی تشکل و همبستگی اجتماعی برای هدفی مشترک حکایت می‌کند، نه یک دوستی ساده. از سوپی دیگر، اگر «وَلِيٍّ» به معنای دوست و یاور بود، تعبیر «وَالَّذِينَ آمَنُوا» کافی بود و هرگز ضرورتی نداشت موضوع نماز و زکات مطرح گردد؛ چراکه مؤمنان همه با هم دوست بوده و ناصر یکدیگرند.

بنابراین از تعبیر «الَّذِينَ آمَنُوا»، فرد خاصی اراده شده چرا که اگر مقصود همه مؤمنان بودند، دلیلی نداشت که این قید (اعطای زکات در حال رکوع نماز) در آیه بیاید و اگر آیه به فرد خاصی نظر داشته است، دیگر نمی‌توان گفت مقصود از «وَلِيٍّ»، دوست و یا یاور است.

۳. منظور از زکات در این آیه، اصطلاح فقهی آن نیست، بلکه معنای عام قرآنی آن مطمح نظر است. قرآن به هر انفاقی که برای خدا انجام گیرد، زکات می‌گوید که اعم از زکات واجب و مستحب (انفاق) است. قرآن این واژه را در آیات مکی به کار برده است در حالی که زکات اصطلاحی بعد از هجرت واجب شده. بر این اساس، این اشکال که به بخشش انگشتی، زکات نمی‌گویند، برطرف می‌گردد.

۴. برخی می‌گویند اگر مقصود آیه، امیرالمؤمنین (ع) است، چرا الفاظ «الَّذِينَ آمَنُوا»، «الَّذِينَ يُقِيمُونَ»، «يُؤْتُونَ» و «هُمْ رَاكِعُونَ» به صورت جمع آمده است؟

پاسخ این است که، در قرآن به کرات الفاظ جمع در مورد فرد به کار رفته است. برای مثال، در آیه مباحثه کلمه «نساءنا» (زن‌های ما) «و انفسنا» (جان‌های ما) به صورت جمع آمده؛ حال آنکه مفسران اسلامی اتفاق نظر دارند که مقصود از «زن‌های ما» فاطمه زهرا علیها السلام و مراد از جان‌های ما، علی (ع) است. همچنین در مواردی بسیار، هنگامی که خدا از خود سخن می‌گوید، با اینکه ذات خدا یگانه و یکتاست، ضمیر جمع به کار می‌برد.

بنابراین از آیه به نیکویی برمی‌آید که خدا و پیامبر (ص) و امیرالمؤمنین (ع) ولایت و حاکمیت بر مؤمنان و حق تصرف در امور آنان را دارند و هر ولایتی که بر محور آنها و یا به اجازت آنها نباشد، نامشروع است.

^۱ آل عمران (۳): ۶۱.

سه. آیه تبلیغ

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ (مائده ۵: ۶۷)؛ ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن؛ و اگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای. و خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می‌دارد.

بسیاری از مفسران و محدثان اهل سنت و تمامی مفسران و محدثان شیعه بر آن اند که این آیه در مورد امامت علی (ع) و داستان غدیر نازل شده است.

در آخرین سال عمر پس از برگزاری مراسم حجة الوداع، پیامبر (ص) در سرزمینی به نام غدیرخم - که در حقیقت چهار راهی بود که کاروان حجاج را از هم جدا می‌کرد - دستور توقف داد و به همراهان فرمود: از جانب خداوند مأموریت دارد که پیام مهمی را به آنها برساند و اگر چنین نکنند، رسالت خود را انجام نداده است.

آن گاه بر فراز منبر قرار گرفت و به مردم گفت: در آینده نزدیک دعوت حق را لبیک خواهیم گفت. شما درباره من چه می‌گویید؟ در پاسخ گفتند: گواهی می‌دهیم تو آیین خدا را به ما ابلاغ کردی و خیرخواهی نمودی و در راه هدایت ما تلاش بسیار کردی. خدا به تو جزای خیر دهد.

آن گاه فرمود: آیا بر وحدانیت خدا، رسالت من و واقعیت روز رستاخیز گواهی می‌دهید؟ همگی پاسخ مثبت دادند. سپس فرمود: من قبل از شما بر حوض کوثر وارد می‌شوم. بنگرید با دو جانشین گرانبهای من چگونه رفتار می‌کنید؟ شخصی پرسید: مقصود از دو جانشین گرانبها چیست؟

پیامبر پاسخ داد: یکی کتاب خدا و دیگری عترت من است و خدای لطیف و خیر به من خبر داده که این دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند، تا آنکه در روز قیامت در کنار حوض به من درآیند. بر آن دو پیشی نگیرید که نابود می‌شوید و از آنها نیز فاصله نگیرید که هلاک می‌گردید.

آن گاه دست علی (ع) را گرفت و بالا برد و فرمود: أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ أُولَى النَّاسِ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟؛ ای مردم چه کسی بر مؤمنان از خود آنان سزاوارتر [صاحب اختیارتر] است؟

در پاسخ گفتند: خدا و پیامبر او بهتر می‌دانند. پیامبر (ص) فرمود: خداوند مولای من، و من نیز مولای مؤمنانم و بر آنان از خودشان صاحب اختیارترم. سپس سه بار فرمود: فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ؛ آن کس که من مولای او هستم، علی مولای اوست.

آن گاه افزود:

پروردگارا! دوست بدار آن کس را که علی را دوست می‌دارد و دشمن بدار آن کس را که با علی دشمن است و مهربان باش با هر کس که نسبت به علی مهربان است و خشم آور بر کسی که بر علی خشم آورد و یاری کن آن کس را که علی را یاری کند و خوار ساز آن کس را که علی را خوار سازد و حق را با او و در مدار او قرار ده. حاضران این مطلب را به غایبان ابلاغ کنند.

حدیث غدیر از احادیث متواتر است و راویان حدیث - ۱۱۰ نفر از صحابه، ۸۹ نفر از تابعین و ۳۵۰ نفر از علما و محدثان اسلامی - از آغاز تاکنون به تواتر آن را نقل کرده‌اند، از این رو در اصالت و اعتبار این حدیث جای هیچ تردیدی نیست.

اینک باید دانست مقصود از مولی بودن پیامبر (ص) و علی (ع) چیست؟

قراین بسیاری گواهی می‌دهند که مراد از این تعبیر، زعامت و رهبری است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. در ماجرای غدیر، پیامبر (ص) کاروان زائران خانه خدا را در سرزمینی بی‌آب و علف، آن هم در نیم‌روزی بسیار گرم متوقف ساخت. گرمی هوا به حدی بود که حاضران نیمی از عبای خویش را بر سر افکنده و نیم دیگر را زیرانداز خود کرده بودند. با این وضعیت، بی‌شک پیامبر باید سخنی بگوید که در هدایت امت، نقشی سرنوشت‌ساز داشته باشد و به‌راستی چه کاری از تعیین جانشین - مایه وحدت کلمه مسلمانان و حافظ دین - سرنوشت‌سازتر است؟

۲. پیامبر (ص) پیش از طرح ولایت علی (ع) از اصول سه گانه توحید و نبوت و معاد سخن گفت و بر این امر از مردم نیز اقرار گرفت و آن گاه پیام الهی را ابلاغ کرد. از توأم بودن این اصول و گرفتن اقرار به آنها می توان به اهمیت پیام پی برد و دریافت که بی گمان هدف پیامبر از آن همایش عظیم، امری عادی- همچون سفارش به «دوستی»- نبوده است.

۳. در آغاز خطبه حضرت از نزدیک بودن رحلت خود خبر داد که این امر نشان می دهد ایشان از وضع امت پس از خویش نگران بوده است و از این رو با تعیین جانشین، آیین خود را در برابر طوفان حوادث آینده بیمه می کند.

۴. پیامبر (ص) پیش از بیان پیام الهی درباره علی (ع)، از مولویت و اولویت خود سخن به میان آورد و فرمود: خدا مولای من است و من مولای مؤمنانم و نسبت به آنان از خودشان سزاوارترم. بیان این مطلب، گواه آن است که «مولی بودن» علی (ع) از سنخ همان مولویت و اولویت مربوط به پیامبراکرم (ص) بوده و ایشان به فرمان الهی این امور را برای علی (ع) نیز ثابت کرده است.

مقصود از «اولویت» نبی اکرم، همان است که در قرآن بدان تصریح شده؛ آنجا که می فرماید:

النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ؛ پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر [و نزدیکتر] است.

و مقصود از سزاوارتر بودن پیامبر، این است که به امر الهی حق تصرف در نفوس و اموال مؤمنان را دارد؛ یعنی اگر به جهاد و یا انفاق دستور دهد، باید آنها بی چون و چرا بپذیرند. لازمه چنین اطاعتی، همان ولایت و سرپرستی جامعه اسلامی است که از جانب خدا به او داده شده است و این مقام پس از وی به امام علی (ع) عطا شد و او به مقام سرپرستی نایل آمد.

۵. پیامبراکرم (ص) پس از بیان پیام الهی، از حاضران خواست آن را به گوش غایبان برسانند. سپس از منبر پایین آمد و به یاران خود دستور داد به علی به عنوان «امیرمؤمنان» تهنیت و تبریک بگویند. به همین رو، امام در خیمه ای قرار گرفت و یاران پیامبر نیز گروه گروه وارد می شدند و به او تبریک می گفتند. ابوبکر و عمر نیز وارد خیمه شده، رو به امام کردند و گفتند: هنیئاً لك يا علي بن ابي طالب أصبحت مولائى و مولا كل مؤمن و مؤمنة؛ گوارا باد بر تو ای علی! امروز سزاوارترین فرد نسبت به هر مرد و زن مؤمن شده ای.

پس از نصب علی (ع) در روز غدیر، آیه «اکمال دین» فرود آمد:

امروز کسانی که کافر شده اند، از [کارشکنی در] دین شما نومید گردیده اند. پس، از ایشان مترسید و از من بترسید. امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم، و اسلام را برای شما [به عنوان] آیینی برگزیدم!

البته آیات دیگری نیز بر امامت علی (ع) دلالت می کند که در این مختصر امکان بیان آنها نیست.

دلایل روایی

یک. حدیث منزلت

پیامبر اسلام (ص) در موارد مختلف، منزلت و مقام علی (ع) نسبت به خود را، همان منزلت و مقام هارون نسبت به موسی دانسته و تنها یکی از مقامات هارون- یعنی نبوت- را از علی (ع) سلب کرده است.

در اینکه چه هنگامی این حدیث را پیامبر بیان فرموده اند چنین گفته شده است که پیامبر وقتی آگاه شد سپاه روم در حال آماده شدن برای یورش به مدینه است، بسیج عمومی اعلام کرد و سپاهی را برای مقابله با هجوم رومیان آماده نمود و در اردوگاهی گردآورد. در این لحظه به پیامبر گزارش رسید که منافقان مدینه تصمیم دارند در غیاب وی در مدینه دست به کودتا زنند. پیامبر برای پیش گیری از هر نوع حادثه احتمالی، علی (ع) را به جای خود نشانند و دستور داد تا بازگشت وی به امور دینی و دنیوی

^۱ «الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا.» (مائده (۵): ۳)

مردم رسیدگی نماید. هنگامی که منافقان از این امر آگاه شدند و دیدند که توطئه آنان نقش بر آب شده، به فکر چاره افتادند، از این رو شایع کردند که روابط علی (ع) با پیامبر به تیرگی گراییده و وی مورد بی‌مهری پیامبر قرار گرفته است.

انتشار چنین شایعه‌ای در محیط مدینه موجب ناراحتی دوستان علی (ع) شده بود. امام (ع) برای خنثی کردن این شایعه، خود را به پیامبر - که فاصله زیادی تا مدینه نداشت - رسانید و ایشان را از جریان امر آگاه ساخت. در این هنگام، پیامبر جمله تاریخی خویش بیان فرمود:

اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی، انه لا ینبغی ان اذهب الاوانت خلیفتی! آیا راضی نمی‌شوی که نسبت به من بسان هارون نسبت به موسی باشی، جز آنکه پس از من پیامبری نیست. هرگز شایسته نیست که من بروم، مگر اینکه تو خلیفه و نماینده من باشی.

بر اساس حدیث منزلت، علی (ع) تمام مقام‌های هارون (ع) را جز نبوت داراست. به نص قرآن کریم، هارون (ع) مقام نبوت، وزارت او جانشینی و خلافت حضرت موسی (ع) را داشت.

بنابراین یکی از مقام‌های هارون (ع) جانشینی حضرت موسی (ع) بود و به همین روی بعد از موسی (ع) اطاعت از او بر بنی اسرائیل واجب بود. بر این اساس، بر مسلمانان نیز لازم است پس از پیامبر از علی (ع) پیروی نمایند.

دو. حدیث سفینه

پیامبر اسلام (ص) در روایتی اهل بیت خود را به کشتی نوح مانند کرده است: *الا انّ مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینه نوح فی قومی من رکبها نجا و من تخلّف عنها غرق! آگاه باشید که اهل بیت من در میان امتم، مانند کشتی نوح است که هر کس بر آن نشست، نجات یافت و هر کس که به آن پناه نبرد، غرق شد.*

اهل بیت علیهم السلام پیامبر مانند کشتی نوح، یگانه پناهگاه و راه نجات‌اند، از این روی هر که از آنها پیروی نکند، گمراه خواهد شد.

امامان دوازده‌گانه

پیامبر (ص) تنها به نصب علی (ع) به امامت بسنده نکرد، بلکه به آمدن امامان دوازده‌گانه‌ای پس از خود خبر داد که عزت دین به مدد آنها تحقق خواهد پذیرفت. ایشان در روایتی می‌فرماید: *لا یزال الاسلام عزیزاً الی اثنی عشر خلیفه؛ همواره اسلام به دوازده خلیفه عزیز خواهد بود. در حدیث دیگری نیز چنین می‌فرماید:*

همواره این دین، قدرتمند و شکست‌ناپذیر خواهد بود تا دوازده خلیفه بر آن حکومت کنند. بی‌گمان این دوازده خلیفه و جانشین پیامبر - که مایه عزت اسلام‌اند - تنها امامان شیعه‌اند؛ زیرا خلفای نخستین چهار نفر بودند و حاکمان بنی‌امیه نیز چهارده نفر که همه آنها به‌جز عمر بن عبدالعزیز مرتکب ظلم و ستم‌های آشکار شدند و از سوی شمار حاکمان بنی‌عباس سی و هفت نفر بود که آنها نیز مایه سرافکندگی اسلام بودند بنابراین معنای حدیث کاملاً آشکار است، اما عجیب آنکه این حدیث از نگاه مذاهب دیگر، به صورت *یک* معما درآمده است.

^۱ سید هاشم بحرانی، غایة المرام، ص ۱۲۶ - ۱۰۹؛ احمد بن حنبل، مسند احمد، ج ۱، ص ۱۷۵ - ۱۷۳؛ محمد بن اسماعیل بخاری، صحیح بخاری، ج ۶، ص ۳؛ علی بن حسام الدین متقی هندی، کنز العمال، ج ۸، ح ۲۵۰۴.

^۲ «و وهبنا له من رحمّتنا آخاه هارون نبیاً.» (مریم: ۱۹) (۵۳)

^۳ «و اجعل لی وزیراً من اهلی.» (طه: ۲۰) (۲۹)

^۴ «و قال موسی لأخیه هارون اخلفنی فی قومی و اصلیح و لا تتبّع سبیل المفسدین.» (اعراف: ۷) (۱۴۲)

^۵ ابن حجر هیثمی، الصواعق المحرقة، ص ۹۱؛ جعفر سبحانی، پیشوایی از نظر اسلام، ص ۲۱۰.

^۶ محمد بن اسماعیل بخاری، صحیح بخاری، ج ۹، ص ۸۱؛ احمد بن حنبل، مسند احمد، ج ۵، ص ۸۶؛ جعفر سبحانی، پیشوایی از نظر اسلام، ص ۲۴۹.

برای اثبات دوازده گانه بودن امامان معصوم می‌توان ابتدا امامت و عصمت علی (ع) را از طریق قرآن و احادیث معتبر ثابت نمود، سپس با استناد به روایات در مورد تعداد امامان و نام و مشخصات آنها، امامت سایر امامان را نیز اثبات نمود.

۲. عصمت امامان

یکی دیگر از ویژگی‌های امامان، عصمت یا مصونیت از خطا و گناه می‌باشد چرا که همه منصب‌ها و شئون پیامبری به جز نبوت را داراست، از این رو همان دلایلی که اقتضا می‌کرد انبیا از خطا و گناه مصون باشند، در مورد امامان نیز صادق است. بنابراین عصمت مساوی با نبوت نیست و چه بسا افرادی که مقام عصمت را دارا هستند- مانند حضرت مریم علیها السلام و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام- ولی پیامبر نیستند.

دلایل عصمت

يك. بر این اساس که امامت يك منصب الهی است خداوند اطاعت مطلق از امامان را لازم شمرده و آن را همسنگ با اطاعت از خود و پیامبر دانسته است. بنابراین امر به اطاعت مطلق از آنان، به معنای ضمانت عصمت است. به تعبیر دیگر، امامت عهدی الهی است و عهد الهی به ظالمان نمی‌رسد. هنگامی که ابراهیم (ع) مقام امامت را برای برخی از ذریه و فرزندان خود تقاضا کرد، با اجابت مشروط از جانب خدا روبه‌رو شد:

لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ؛ پیمان من به بیدادگران نمی‌رسد.

از سوی دیگر، ظلم به معنای عام شامل ظلم به خود و دیگران است، به گونه‌ای که شرك و هرگونه اعتقاد باطل و گناه را دربرمی‌گیرد. بنابراین اگر امامت عهد و منصب الهی است، در آن صورت ملازم با عصمت است.

دو. عصمت اهل بیت علیهم السلام را می‌توان با آیه تطهیر نیز اثبات نمود. بر اساس این آیه، اراده قطعی و حتمی خداوند بر پاکی و طهارت اهل بیت از رجس و هرگونه پلیدی که گناه مصداق بارز آن است قرار گرفته:

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا؛ خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند.

از این آیه به‌خوبی برمی‌آید که اراده تکوینی الهی به این تعلق گرفته که اهل بیت پیامبر را از هر نوع پلیدی بپیراید. تحقق اراده خداوند حتمی و تخلف‌ناپذیر است؛ چراکه در برابر چنین اراده‌ای هیچ مانعی توان ایستادگی ندارد.

تطهیر مطلق، با مقام عصمت در تلازم است؛ زیرا مقصود از «رجس» در آیه، هر نوع پلیدی فکری و روحی و رفتاری است که گناه از مصادیق بارز آن است و چون این اراده به افراد خاصی، یعنی اهل بیت اختصاص دارد نه به همه افراد، و بی‌شک با اراده تطهیر همگان تفاوت خواهد داشت. توضیح اینکه، اراده تطهیر همگان تشریحی است و چه بسا بر اثر نافرمانی و گناه و معصیت تحقق نپذیرد، ولی اراده مورد بحث تکوینی، و وقوع آن حتمی است. بر اساس روایات متواتر، مقصود از اهل بیت در این آیه، علی (ع)، فاطمه زهرا علیها السلام و امام حسن و امام حسین علیهما السلام هستند.

شایان ذکر است اراده تکوینی خدا بر عصمت اهل بیت، مایه سلب اختیار و آزادی از آنان نیست؛ چه آنکه عصمت آنان از علم و آگاهی بسیار و ایمانی سترگ مایه گرفته که هم جنبه اکتسابی و هم جنبه موهبتی دارد. انسان‌های عاقل نیز هرچه علم و آگاهی و ایمان آنان به خطری و یا چیزی فزونی یابد، به همان نسبت در مورد آن معصوم‌اند. مثلاً چون انسان عاقل از خطر سم کشنده آگاه است، از مصرف

^۱ بقره (۲)، ۱۲۴.

^۲ احزاب (۳۳): ۳۳.

آن می‌پرهیزد، با اینکه اختیار و توانایی مصرف آن را دارد. انبیا و امامان علیهم السلام چون از نتایج گناه آگاه‌اند و به خدا و روز قیامت باوری عمیق دارند، هرگز خود را به آن نمی‌آلایند. سه. بر اساس حدیث ثقلین، اهل بیت و عترت پیامبر همسنگ با قرآن‌اند؛ یعنی همان‌گونه که قرآن از هر نوع خطا و اشتباهی مصون است، اهل بیت علیهم السلام نیز از هرگونه کژی مبرا هستند: انی تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتی ما ان تمسکتُم بهما لن تضلوا ابدا... و انهما لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض؛ من دو چیز گرانبها برای شما باقی می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم را. مادامی که به این دو تمسک جویند، هیچ‌گاه گمراه نمی‌شوید... و این دو از هم جدا نمی‌شوند، تا اینکه بر حوضی بر من وارد شوند.

روشن است چیزی که تمسک به آن مایه هدایت است و از گمراهی باز می‌دارد و هرگز از قرآن جدا نمی‌شود، باید از هرگونه خطا و گناه مصون باشد.

چهار. پیامبر در حدیثی اهل بیت خود را به کشتی نوح تشبیه می‌کند که هر کس بر آن درآید، از هلاکت و امواج طوفان رهایی می‌یابد و هر کس از آن رویگردان شود، غرق خواهد شد. بدین‌سان، همان‌گونه که کشتی نوح، یگانه راه نجات است، تمسک به اهل بیت و اطاعت و پیروی از آنها نیز تنها راه نجات و رستگاری است. بر این اساس کسانی که مایه رستگاری امت‌اند، طبعاً از خطا و اشتباه به دور خواهند بود.

محبت به اهل بیت

محبت به اهل بیت پیامبر علیهم السلام که در قرآن و روایات بر آن تأکید شده، از ضروریات دین است. قرآن در این باره می‌فرماید:

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى؛ بگو: «به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی درباره خویشاوندان.»

محدثان اهل سنت از ابن عباس روایت کرده‌اند که وقتی آیه مودت نازل شد، اصحاب گفتند: ای رسول خدا! نزدیکان و خویشان تو که مودت آنها بر ما واجب شده است، چه کسانی هستند؟ پیامبر فرمود: علی و فاطمه و پسرانشان!

در احادیث متواتر از پیامبر اکرم (ص) در باب دوستی اهل بیت روایت شده که هر کس آنها را دوست بدارد، خدا را دوست داشته و هر که آنها را دشمن بدارد، خدا را دشمن داشته است.

اما در پاسخ این پرسش که محبت به اهل بیت چه سودی دارد، باید گفت محبت به انسان باکمال و پرفضیلت، خود نردبان صعود به سوی کمال است. آدمی هرگاه فردی را از بن جان دوست داشته باشد، می‌کوشد خود را با او همگون سازد و آنچه مایه خرسندی اوست، انجام دهد و آنچه او را می‌آزارد، ترک نماید. یکی از بازتاب‌های محبت به اهل بیت علیهم السلام، پیروی عملی از آنان است. کسانی که تنها اظهار علاقه ظاهری کرده، ولی در عمل با محبوب خود مخالف‌اند، از محبت واقعی به دورند. اهل بیت پیامبر، همان‌هایی هستند که خدا آنها را از هر پلیدی فکری و روحی تطهیر نموده و آنان را اصل و اساس هر خوبی و نیکی قرار داده است.

بنابراین دوستی با اهل بیت در واقع دوستی با خوبی‌ها و نیکی‌ها و پیروی از آنهاست.

ج) مهدویت

از دیدگاه شیعه، امامان معصوم دوازده نفرند که نخستین آنها علی بن ابی طالب (ع) و آخرینشان حضرت ولی عصر (عج) است که ایشان به اذن خدا در پس پرده غیبت است، اما روزی که جهان پر از ظلم و ستم شده باشد، به اذن خدا با ظهور خود، جهان را از عدل و داد پر خواهد کرد و اسلام را در سراسر عالم خواهد پراکند. بی‌شک تحقق این امر، هدف نهایی پیامبران الهی به‌ویژه پیامبر خاتم (ص) است.

^۱ محمدبن اسماعیل بخاری، صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۲۸۹؛ احمدبن حنبل، مسند احمد، ج ۱، ص ۴۹۳.

امام دوازدهم فرزند امام حسن عسکری (ع) در پانزدهم شعبان سال ۲۵۵ هجری در شهر سامرا چشم به دنیا گشود. نام و کنیه آن حضرت همانند نام و کنیه پیامبر (ص) است و از لقب‌های ایشان می‌توان به حجت، مهدی، قائم و ولی عصر اشاره نمود.

حضرت ولی عصر (عج) دو غیبت داشت: غیبت صغری و غیبت کبری. غیبت صغری از سال ۲۶۰ هجری، یعنی با شهادت امام یازدهم آغاز شد. البته از آنجا که حضرت در دوران کودکی و پیش از امامت نیز از دیده‌ها پنهان بودند، برخی آغاز غیبت را هنگام ولادت ایشان یعنی سال ۲۵۵ هجری می‌دانند که پایان آن نیز سال ۳۲۹ هجری است.

در دوران غیبت صغری، شیعیان از طریق چهار نایب خاص با حضرت ارتباط داشتند. چند روز پیش از مرگ نایب چهارم، حضرت ولی عصر (عج) ضمن قدردانی از نایبان خاص خود آغاز غیبت کبری را اعلام نمود که این دوره از غیبت تاکنون نیز ادامه دارد.

در دوران غیبت کبری، شیعیان برای امور شرعی و حکومتی خود باید به نایبان عام حضرت، یعنی فقیهان آگاه و عادل مراجعه نمایند.

برپایه روایات اسلامی، اعتقاد به ظهور حضرت مهدی و مصلح جهانی، امری تردیدناپذیر است؛ چنان که پیامبر (ص) فرمود:

لو لم یبق من الدنيا الا یومٌ واحدٌ لَطَوَّلَ اللهُ ذلكَ الیومَ حتی یُخْرِجَ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِی فَیَمْلَأُهَا عَدْلًا و قِسْطًا کَمَا مِلَّتْ ظِلْمًا و جَوْرًا؛ اگر از عمر جهان جز یک روز باقی نمانده باشد، خداوند آن روز را به قدری طولانی می‌کند تا مردی از فرزندان من قیام نماید و دنیا را از عدل و قسط پر سازد، همان‌گونه که از جور و ستم پر شده است.

بنابراین قیام و ظهور مردی از خاندان پیامبر در آخرالزمان، باور تمامی مسلمانان، اعم از شیعه و سنی است، اما اختلاف در این است که آیا امام مهدی (عج) از مادر متولد شده و هم اینک زنده است، یا اینکه در آینده به دنیا خواهد آمد؟ عالمان شیعه و محققان اهل سنت برآنند که آن حضرت در سال ۲۵۵ هجری از مادر متولد شده و اکنون در پس پرده غیبت است، گروهی از اهل سنت نیز معتقدند که ایشان در آینده متولد خواهد شد.

قرآن و غیبت

از دیدگاه قرآن، اولیای الهی بر دو دسته هستند: ولی ظاهر که مردم او را می‌شناسند و ولی غایب که از نظرها پنهان است و مردم وی را نمی‌شناسند، هر چند او در میان آنهاست و از حال ایشان باخبر است. قرآن در آیه‌ای به هر دو دسته اشاره می‌کند: یکی حضرت موسی (ع) و دیگری حضرت خضر که در سفر دریایی و زمینی همراه بودند. حضرت خضر به گونه‌ای بود که حتی حضرت موسی (ع) او را نمی‌شناخت و تنها با راهنمایی و اشاره خدا بود که او را شناخت و از علمش بهره برد.

قرآن سپس به کارهای سودمند آن ولی الهی اشاره می‌کند که مردم او را نمی‌شناختند، ولی از آثار و برکات وجود او بهره‌مند بودند. حضرت ولی عصر (عج) نیز به همین سان، ولی ناشناخته‌ای است که مایه برکات بسیار برای امت است. از این رو، غیبت حضرت به معنای جدایی او از جامعه نیست، بلکه وی بر پایه روایات، همانند خورشید در پس ابر است که دیدگان آن را نمی‌بینند، اما به اهل زمین نور و گرمی می‌بخشد. افزون بر این، در طول غیبت حضرت ولی عصر (عج) بسیاری از پاکدلان و پارسایان که شایستگی تشریف به حضور وی را داشته‌اند، به محضرش رسیده و از او بهره برده‌اند و دیگران نیز به واسطه آنها از برکات وجودی آن حضرت بهره‌مند شده‌اند.

راز غیبت

غیبت حضرت ولی عصر (عج) یکی از رازهای الهی است که شاید ما نتوانیم به گنه و حقیقت آن پی ببریم. غیبت‌های موقت رهبران الهی از میان مردم، در امت‌های گذشته نیز سابقه داشته است: موسی بن

عمران (ع) چهل روز از امت خود غایب شد و در میقات به سر برد! حضرت مسیح به مشیت الهی از دیدگاه امت خویش پنهان گردید، به گونه‌ای که دشمنان قادر به کشتن او نگشتند! حضرت یونس (ع) نیز مدتی از قوم خود غایب شد.^۱

خداوند امام زمان (عج) را آخرین حجت معصوم برای تحقق آرمانی بزرگ- یعنی عدل فراگیر و به اهتزاز درآوردن پرچم توحید در سراسر جهان- در نظر گرفته است. بی‌گمان تحقق این مهم، نیازمند آمادگی روحی و شکوفایی عقل و دانش بشری است تا مردم، استعداد پذیرش آن رهبر الهی را بیابند. اگر آن حضرت پیش از فراهم شدن مقدمات و بستر مناسب ظهور کند، چونان دیگر حجت‌های الهی، پیش از انجام وظیفه خود دیده از جهان برخواهد بست.

در روایات نیز به این حکمت اشاره است؛ چنان‌که امام باقر (ع) می‌فرماید: برای حضرت قائم غیبتی است قبل از ظهور. راوی علت آن را جویا شد. امام (ع) فرمود: برای جلوگیری از کشته شدن. افزون بر این، در برخی از روایات، مسئله آزمون الهی نیز مطرح شده است؛ بدین معنا که مردم در عصر غیبت آزموده می‌شوند تا مراتب استواری آنان در ایمان و اعتقاد سنجیده شود.

طول عمر حضرت مهدی (عج)

از آنجا که حضرت مهدی (عج) در سال ۲۵۵ هجری دیده به جهان گشوده است از عمر شریف ایشان بیش از یازده قرن می‌گذرد. اصولاً عمر طولانی با توجه به قدرت گسترده و نامتناهی خداوند، امر پیچیده‌ای نیست؛ یعنی خدایی که وجود و بقای همه مخلوقات به اراده اوست، می‌تواند عمر حجت خود را بسیار طولانی گرداند، چنان‌که در امت‌های پیشین نیز عمر برخی را طولانی نموده است. برای نمونه قرآن رسالت حضرت نوح را نهصد و پنجاه سال می‌داند^۲ و درباره حضرت یونس نیز می‌فرماید:

فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ * لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ! و اگر او از زمره تسبیح‌کنندگان نبود؛ قطعاً تا روزی که برانگیخته می‌شوند، در شکم آن [ماهی] می‌ماند.

بر اساس این آیه، عمر و حیات انسان تا روز قیامت، امری ممکن است. از سوی دیگر، دانشمندان معتقدند که اگر انسان از برخی عوامل مانند سوءتغذیه، اضطراب‌های روحی و روانی و جز اینها دوری کند، عمری بسیار طولانی‌تر از عمر معمول خواهد داشت.

بنابراین با توجه به آنچه بیان شد، عمر طولانی حضرت مهدی (عج) از نظر قرآن و علم کاملاً پذیرفتنی است.

هنگام ظهور حضرت مهدی (عج)

این امر از رازهایی است که مانند زمان برپایی روز رستاخیز، فقط خدا به آن عالم است و بس. بنابراین نمی‌توان ادعای افرادی که می‌گویند وقت ظهور حضرت را می‌دانند پذیرفت. البته در روایات، نشانه‌هایی کلی برای ظهور حضرت بیان شده که به دو دسته نشانه‌های حتمی و غیرحتمی تقسیم می‌شوند.

مهدویت و آسیب‌ها

مساله مهم مهدویت به خاطر اثرات حیات بخش خود، همیشه در معرض خطرات و آسیب‌هایی بوده است. در ادامه، به صورت خلاصه آسیب‌هایی که پیش از ظهور، مهدویت را تهدید می‌کنند بیان کرده و پیامدها و راه‌های مبارزه با آنها را بیان می‌کنیم:

^۱ اعراف (۷): ۱۴۲.

^۲ نساء (۴): ۱۵۸.

^۳ صفات (۳۷): ۱۴۰.

^۴ «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ.» (عنکبوت (۲۹): ۱۴).

^۵ صفات (۳۷): ۱۴۳ و ۱۴۴.

۱. برداشت های انحرافی از مساله انتظار فرج

برخی فکر می کنند وظیفه ما فقط دعا برای فرج است و باید از امر به معروف و نهی از منکر، خودداری کنیم تا جامعه پر از ظلم و فساد شود، آن گاه امام زمان ظهور کند! این بردشت های غلط، پیامدهای فردی و اجتماعی مانند قانع بودن به وضعیت موجود، عقب ماندگی، تسلط بیگانگان، ناامیدی، فراگیر شدن ظلم و ستم و... را به دنبال خواهد داشت. منشأ و خاستگاه این نوع برداشت ها را هم می توان در کوته فکری، عدم بصیرت کافی دینی، انحرافات اخلاقی و سیاسی، اینکه غیر از امام هیچ کس نمی تواند اصلاح جامعه را بر عهده بگیرد و... خلاصه کرد. برای درمان و مبارزه با این انحرافات باید گفت:

الف) حرکت و انقلاب امام زمان مانند امور دیگر، طبق روال عادی خود سیر خواهد کرد و قرار نیست همه کارهای آن حضرت به صورت معجزه صورت پذیرد.

ب) طبق روایات و دلایل عقلی، قیام آن حضرت نیاز به زمینه سازی و آمادگی دارد.

ج) شاید اصلاح جامعه به صورت کامل مقدور نباشد اما باید در حد توان در اصلاح آن کوشید.

۲. افراط و تفریط در ارائه چهره مهر و قهر از امام عصر

یکی دیگر از انحرافات در مساله مهدویت، افراط و تفریط در بیان قتل و کشتار و مهربانی های حضرت مهدی در هنگام قیام است. برخی هر گونه مبارزه و مجاهدت را نفی و مهربانی حضرت را به معنی عدم اجرای هر گونه کیفر می دانند. این عدم آمادگی و کوشش برای زمینه سازی ظهور و امید کاذب، بسیاری از افراد را در انجام وظایف خود سست می کند. منشأ اینگونه انحرافات، معجزه آسا پنداشتن همه امور و عدم درک عمیق از مهربانی و محبت آن حضرت است.

۳. طرح مباحث غیرضروری

پرداختن به برخی مباحث، هیچ ثمره ای ندارد. مثلاً پرداختن به مسائلی مانند ازدواج، فرزند، محل زندگی آن حضرت و... که ما را از مباحث مهم و کاربردی بازداشته و بستر مناسبی برای ورود و بروز خرافات در موضوع مهدویت می شود. عدم تشخیص درست وظیفه دینی و اطاعت از هوای نفس در عوام فریبی از خاستگاه های این انحرافات است.

۴. تعجیل

یکی دیگر از آسیب ها، عجله داشتن در تحقق امر ظهور است. در روایات، این امر بسیار نکوهش شده است. ناسپاسی، رویکرد به مدعیان دروغین، یأس و ناامیدی، شک و تردید و... از پیامدهای این امر بوده و منشأ این افکار هم بی طاقتی، بی ظرفیتی، عدم صبر در سختی ها و مصائب و عدم تسلیم نسبت به اراده خداوند می باشد.

۵. توقیت

تعیین وقت، یکی دیگر از آسیب های مسأله مهدویت است. چون حکمت الهی بر این است که وقت ظهور امام زمان بر بندگان، مخفی بماند. ایجاد یأس، بدبینی به اصل ظهور و قساوت قلب، از پیامدهای اصلی این آسیب است و منشأ آن هم عجله در امر فرج، عوام فریبی، خیال پردازی و... است. راه مبارزه و درمان این نوع انحراف، طبق روایات، بی مهابا تکذیب کردن کسانی است که برای ظهور، وقت تعیین می کنند.

۶. تطبیق

عده ای با خواندن و شنیدن چند روایت در علائم ظهور، بدون اینکه علم و تخصص در این کار داشته باشند، آنها را به افراد یا حوادثی تطبیق می دهند که این کار، یکی دیگر از آسیب های مهدویت می باشد و به خاطر عدم تحقق تطبیق های مطرح شده، باعث بی اعتقادی افراد نسبت به اصل ظهور گشته و مردم در اصل ظهور و روایات به شک و تردید می افتند. توهم زدگی، دخالت افراد غیرمتخصص در مطالب کاملاً تخصصی، عدم تبیین علائم حتمی و غیرحتمی ظهور و نداشتن عکس العمل مناسب در مقابل مدعیان، از خاستگاه های اصلی این انحراف است.

۷. افراط و تفریط در تبیین مفهوم غیبت

برخی غیبت را به عدم حضور معنی کرده و آن را در دوردست ها (جزیره خضراء) پنداشته و هر گونه دیداری با آن حضرت را نفی می کنند و برخی دیگر هم هیچ تفاوتی بین غیبت و حضور قائل نشده و انتظار دارند که حضرت در هر امری دخالت نماید. طبق روایات، هر دو دیدگاه، راه خطا را پیموده اند چه آنها که امام را یک شیء ذهنی و دور از دسترس می پندارند و چه آنها که غیبت و حضور را یکی می دانند.

۸. ملاقات گرایی

یکی دیگر از آسیبهای مساله مهدویت، مدعیانی هستند که بی دلیل و یا به ساده ترین اتفاق، ادعای ملاقات می کنند یا کسانی که تمام وظایف خویش را رسیدن به دیدار حضرت می پندارند و از باقی وظایف غافل می شوند. یأس و ناامیدی در اثر عدم توفیق دیدار، رویکرد به شیادان و مدعیان دروغین و دور ماندن از وظایف اصلی، از پیامدهای منفی این آسیب است.

۹. مدعیان دروغین مهدویت و نیابت

در هر عصری، عده ای به دروغ، ادعای مهدویت نموده یا دیگران چنین نسبتی به آنان داده اند؛ که گمراهی مردم، دوری از مسیر اهل بیت، به بازی گرفته شدن دین و بروز اختلافات دینی و فرقه ای از پیامدهای منفی این آسیب است. خاستگاه این نوع تفکرات هم نفسانیان و ضعف ایمان، توهم و خیال پردازی، خواسته های مادی و دنیوی، جهل و ناآگاهی، عدم برخورد به موقع علما و اندیشمندان، مشکلات سیاسی و ... می باشد.

ضرورت تشکیل حکومت در عصر غیبت

انسان عاقل، موجودی اجتماعی است. وجود حکومت نیز در زندگی اجتماعی انسان، یک نیاز و ضرورت فطری و طبیعی و عقلی به‌شمار می‌آید. در اهمیت آن همین بس که هیچ جامعه پیشرفته و منظمی را نمی‌توان یافت که دارای حکومت نباشد. حکومت از ارکان یک جامعه است و حتی قبایل بدوی تحت هدایت بزرگ قبیله سرپرستی می‌شدند و آنها نیز به نوعی دارای حکومت بودند.

طبعاً دین اسلام که دین خاتم است و برای تمام نیازهای اساسی انسان دستور و برنامه دارد، برای تشکیل حکومت نیز دارای برنامه است. اسلام دلایلی بر لزوم و ضرورت تشکیل حکومت دارد، که به اختصار به آنها می‌پردازیم:

۱. پیامبر اسلام- که الگوی همه مسلمانان است- با ورود به مدینه بی‌درنگ حکومت اسلامی تشکیل داد و برای حفظ کشور اسلامی سپاهی را بنیان نهاد، فرمان جنگ و صلح صادر کرد، با برخی از گروه‌ها معاهده بست، برنامه‌های اجتماعی و اقتصادی تنظیم و قوانین قضایی اسلام را اجرا نمود و برای مناطق دیگر حاکمانی تعیین کرد.

۲. تشکیل حکومت در متن دستورات و تعالیم اسلامی است که در ادامه به برخی از این تعالیم اشاره می‌کنیم:

یک. وحدت مسلمانان بدون حکومت امکان‌پذیر نیست: اسلام دین وحدت است. خداوند از مسلمانان می‌خواهد از قرآن پیروی کنند و به ریسمان الهی چنگ زنند و پراکنده نشوند. برای اینکه همه مردم از قرآن پیروی کنند، بی‌شک باید حکومتی تشکیل شود که احکام قرآن در تمام نظام آن جریان یابد؛ از این رو بدون حکومت که عامل وحدت‌بخش است، هر گروهی به راهی می‌رود و در نتیجه مسلمانان پراکنده می‌گردند که این مورد نهی قرآن است.

دو. اجرای قوانین اسلام مستلزم تشکیل حکومت است: قوانین اسلام برای ابعاد و نظام‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، قضایی و ... وضع شده است؛ قوانینی که بی‌گمان عمل به آنها بدون تشکیل حکومت، امکان‌پذیر نیست. مثلاً اسلام از مسلمانان می‌خواهد در جامعه، عدالت را در ابعاد مختلف سرلوحه کار خود قرار دهند و با ظلم مبارزه کنند و احکام قضایی اسلام را اجرا نمایند و در حد توان به آماجگی نیروهای مسلح بپردازند.

بدیهی است ضرورت اجرای احکام و قوانین اسلامی، محدود به زمان پیامبر و امامان معصوم یعنی همان حدود ۲۵۰ سال نیست، بلکه این ضرورت تا ابد باقی است. اگر بگوییم بعد از امامان، هیچ حکومتی نیاز نیست باید بخش بزرگی از احکام اسلامی را تعطیل کنیم و هرج و مرج را بپذیریم. بنابراین حکمت‌های تشکیل حکومت اسلامی در زمان غیبت حضرت ولی‌عصر (عج) نیز ساری است و از همین رو باید حکومت را بنیان نهاد. بی‌شک عدم اجرای احکام اسلامی با خاتمیت دین اسلام ناسازگار است.

معنای ولایت فقیه

ولایت فقیه مرکب از دو واژه ولایت و فقیه است که برای روشنی آن باید این دو واژه را توضیح داد: «ولایت» در زبان فارسی به معنای حکومت کردن، تصرف کردن و دست یافتن است. اما در زبان عربی واژه‌ای است که از کلمه «ولی» برگرفته شده و به معنای آمدن چیزی است در پی چیز دیگر، بی‌آنکه فاصله‌ای میان آن دو باشد. لازمه چنین ترتبی، نزدیکی آن دو به یکدیگر است. از همین رو، این واژه با شکل‌های مختلف به معنای دوستی، نصرت و یاری، متابعت، پیروی، سرپرستی، تصرف در امور و رهبری به کار رفته که وجه مشترك همه آنها همان قرب و پیوند معنوی است.

اما ولایت در اصطلاح و در بحث ولایت فقیه به معنای سرپرستی و حاکمیت است. این واژه در قرآن و روایات نیز به معنای سرپرستی آمده است:

قَالَ اللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ (شوری ۴۲): ۹: خداست که دوست راستین است، و اوست که مردگان را زنده می کند، و هموست که بر هر چیزی تواناست. إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ؛ (مائده ۵): ۵۵: ولی شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند؛ همان کسانی که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.

۳. امام علی (ع) در روایتی می فرماید: و الله ما كانت لي في الخلافة رغبة ولا في الولاية اربة؛ به خدا! که مرا نه به خلافت رغبتی نبود و نه به حکومت حاجتی!

بنابراین ولایت در باب ولایت فقیه به معنای سرپرستی و حاکمیت است. اما «فقیه» در لغت به معنای عالم و متخصص در فقه است و یا به تعبیر دیگر کسی که آگاه به احکام حلال و حرام دین اسلام است.

فقیه در بحث ولایت فقیه نیز به معنای مجتهد جامع الشرائطی است که آگاه به قوانین اسلام، عادل، باتقوا و کاردان، مدیر و توانا در امر رهبری جامعه اسلامی است.^۱ از این رو، ولایت فقیه به معنای حاکمیت و زمامداری مجتهد جامع الشرائطی است که در زمان غیبت در عمل به قوانین اسلامی، ادامه دهنده راه امامان معصوم علیهم السلام باشد.

پیشینه تاریخی ولایت فقیه

ولایت فقیه در عصر غیبت مسئله نوظهوری نیست که اخیراً فقها مطرح کرده باشند، بلکه از يك سو در احادیث پیامبر (ص) و امامان معصوم علیهم السلام ریشه دارد؛ بدین بیان که در این احادیث، از فقها و مجتهدان به عنوان نواب عام امام معصوم یاد شده است. از سوی دیگر، پس از غیبت حضرت ولی عصر (عج) نیز فقیهان و مجتهدان بزرگی چون شیخ طوسی، ابن ادریس، علامه حلی، محقق کرکی، ملا احمد نراقی، شیخ مرتضی انصاری و صاحب جواهر به این موضوع تصریح کرده اند. امام خمینی در روزگار ما عملاً نظریه ولایت فقیه را جامه عمل پوشاند و حکومتی بر اساس ولایت فقیه بنیان نهاد. ایشان در تعبیری می فرماید:

موضوع ولایت فقیه، چیز تازه ای نیست که ما آورده باشیم، بلکه این مسئله از اول مورد بحث بوده است ... در هر حال، این مسئله تازگی ندارد و ما فقط موضوع را بیشتر مورد بررسی قرار دادیم و شعب حکومت را ذکر کرده و در دسترس آقایان گذاشتیم تا مسئله روشن تر گردد، ... والا مطلب همان است که بسیاری از فقیهان فهمیده اند.^۲

همچنین ایشان در باب ویژگی های ولی فقیه و اختیارات او معتقد است ولایت فقیه، ولایت کسی است که عادل و عالم به قوانین اسلام است و همان اختیاراتی را دارد که پیامبر و امامان معصوم در اداره حکومت داشتند؛ یعنی فقیه هنگامی که حکومتی تشکیل داد و خواست حدود اسلامی را اجرا کند و مثلاً خمس و زکات بگیرد، کیفیت و کمیت آن با آنچه معصومین علیهم السلام می کردند، تفاوتی ندارد. مثلاً اگر علی (ع) صد ضربه شلاق بر زناکار می زد، ولی فقیه هم باید صد ضربه بزند. حکم اسلام مهم است. درجه مجری، در حکم تاثیری ندارد. البته نباید پنداشت که مقام فقها و پیامبر و امامان معصوم یکی است، یا اینکه ولی فقیه، معصوم است بلکه حکومت وظیفه ای است یکسان بر دوش آنها. حکومت فقیه در محدوده قانون اسلام است و نباید از آن سرپیچی کرد؛ زیرا حکومت اسلام، حکومت قانون الهی است.

^۱ نهج البلاغه، خطبه ۲۰۵.

^۲ محمد معین، فرهنگ فارسی؛ ابن فارس، معجم مقاییس اللغة.

^۳ امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۱۱۳.

اهداف و وظایف حکومت ولی فقیه

امام رضا (ع) در روایتی^۱ در پاسخ به این سؤال که چرا خدای حکیم، اولی الامر قرار داده و مردم را به اطاعت آنان امر کرده است، از زوایای گوناگون به دلایل وجود حاکم در جامعه اسلامی اشاره نموده که به اختصار برخی از آنها را باز می‌گوییم:

۱. حاکم و مجری عهده‌دار اجرای قوانین الهی است. خداوند برای نگاهداری مردم در محدوده قوانین و جلوگیری از تجاوز به حقوق دیگران باید شخص امینی را بر مردم بگمارد تا عهده‌دار اجرای قوانین باشد.

۲. تداوم زندگی اجتماعی نیازمند حاکم و مجری است. حضرت می‌فرماید: ما هیچ ملت و جمعیتی را نمی‌یابیم که بدون سرپرست و زمامدار بتواند به زندگی اجتماعی خود ادامه دهد.

۳. حیات و موجودیت ملت، به حاکم و مجری بستگی دارد تا در پرتو رهبری او مردم بتوانند با دشمنان بجنگند؛ اموال عمومی را عادلانه تقسیم کنند؛ عبادات اجتماعی چون نماز جمعه و جماعت را برپا دارند و دست ستمگران جامعه را از حریم حقوق مظلومان کوتاه نمایند.

۴. اگر خداوند اولی الامر را در جامعه تعیین نکند، دین از بین می‌رود و سنت‌ها و احکام الهی تغییر می‌کند و بدعت‌گذاران زیاد می‌شوند و دین به گونه‌ای دیگر برای مردم جلوه می‌کند.

بنابراین در هر جامعه‌ای علاوه بر قانون مجری نیز لازم است، در عصر پیامبر (ص) و امامان معصوم علیهم السلام مجری قوانین الهی خود آنان بودند، ولی در زمان غیبت، وظیفه اجرای احکام الهی بر عهده ولی فقیه است.

ولی فقیه می‌تواند بنا به مصالح جامعه اسلامی، مسجد یا منزلی (که مثلاً در مسیر خیابان قرار گرفته یا از آن سوء استفاده‌های خاصی می‌شود) تخریب نماید همانگونه که پیامبر (ص)، مسجد ضرار را تخریب نمود. ولی فقیه می‌تواند برخی عبادات مثل حج را بنا به مصلحت، موقتاً تعطیل نماید.

ویژگی‌های ولی فقیه

ولی فقیه کسی است که در عصر غیبت، زمامداری جامعه اسلامی را بر عهده گرفته است. بی‌شک کسی که مسئولیتی را می‌پذیرد، باید از ویژگی‌های متناسب با آن مسئولیت نیز برخوردار باشد. از آنجا که رهبری جامعه اسلامی اهمیت بسیاری دارد، اسلام ویژگی‌هایی را برای حاکم اسلامی لازم شمرده و بر امت واجب کرده است که به هنگام انتخاب حاکم، آنها را مدنظر قرار دهند:

۱. آگاهی از قانون اسلام

از آنجا که حکومت اسلامی، حکومت قانون الهی است، طبعاً حاکم اسلامی که اجراکننده این قانون است، باید به آن آگاهی داشته باشد. البته آگاهی از قانون برای همه متصدیان و مجریان حکومت اسلامی لازم است، ولی این آگاهی مراتبی دارد. بی‌گمان کسی که در رأس حکومت است، می‌باید از قوانین الهی آگاهی بیشتری داشته باشد.

۲. ایمان و اسلام

حاکم اسلامی باید به تعالیم قرآن و سنت پیامبر ایمان داشته باشد. بی‌شک کسی که به تعالیم قرآن ایمان قلبی ندارد، هرگز نمی‌تواند آن را با تمام وجود به کار بندد. از نظر عقل نیز مسلم است هر ملتی که بخواهد بر اساس آیین و عقیده خاصی زندگی کند، حاکم آنان باید به آن آیین و عقیده، باور داشته باشد.

۳. کاردانی

حاکم اسلامی باید توانایی مدیریت جامعه اسلامی را دارا باشد تا بر مشکلات داخلی و خارجی فایق آید. افزون بر آیات قرآن و روایات، عقل نیز بر این امر گواهی می‌دهد. پیامبر اسلام (ص) بر اهمیت این ویژگی چنین اشاره می‌نماید:

^۱ محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۶، ص ۶۰.

فردی لیاقت و شایستگی امامت را دارد که دارای سه خصلت باشد: ۱. تقوایی که او را از نافرمانی خدا باز دارد؛ ۲. بردباری و حلمی که غضبش را کنترل کند؛ ۳. نیک حکومت کردن بر زیردستان، به گونه‌ای که برای آنان همانند پدری مهربان باشد!

حسن ولایت و یا نیک حکومت کردن، عنوانی است از کردانی و شایستگی در امر حکومت و حلم و بردباری برای کنترل غضب نیز یکی دیگر از عناصر کردانی در امر حکومت است، زیرا اگر حاکم اسلامی خشمگین و تندخو باشد، پیوندش با مردم گسسته می‌شود و بی‌شک چنین شخصی صلاحیت لازم برای تدبیر جامعه را نخواهد داشت.

دیگر عنصر کردانی و شایستگی، بینش سیاسی حاکم اسلامی است؛ بدین بیان که او باید از جریان‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی روزگار خود آگاه باشد تا بتواند توطئه‌ها را خنثی کند. امام صادق (ع) در ضمن حدیثی در این باره می‌فرماید: کسی که به اوضاع زمان خویش آگاه باشد، مورد هجوم امور ناگهانی و پیش‌بینی نشده واقع نمی‌شود.^۱

۴. عدالت

عدالت یعنی هر چیزی را در جایگاه و موضع خود قرار دادن و حقوق همه افراد را مراعات کردن. صفت عدالت آن‌چنان اهمیت دارد که پیامبر اسلام (ص) هدف رسالت خود را اجرای آن می‌داند. قرآن و روایات و عقل گواهی می‌دهند که نباید امر رهبری جامعه را به افراد ظالم سپرد؛ اگر هدف حکومت اسلامی اجرای عدالت است، فردی که به خود و جامعه ظلم می‌کند و از عدالت بهره‌ای ندارد، چگونه می‌تواند عدالت را در جامعه محقق سازد؟ بنابراین حاکمی که عدالت‌گرا نیست، شایستگی رهبری امت اسلامی را ندارد.

۵. آراستگی به فضایل اخلاقی و آلوده نبودن به خصلت‌های ناپسند

اگر حاکم اسلامی از کمالات و فضایل اخلاقی برخوردار باشد، آنها را در جامعه نیز ترویج می‌نماید؛ حاکم اسلامی باید از صفات ناپسند نیز مبرا باشد. علی (ع) در روایتی می‌فرماید: هر که خود را امام و پیشوای مردم سازد، باید بیش از دیگران به تعلیم خود پردازد که پیش از آنکه به گفتار تأدیب نماید، به رفتار و کردار ادب نماید.^۲

ادله ولایت ولی فقیه

دلایل اثبات ولایت فقیه به دو دسته عقلی و نقلی تقسیم می‌شود.

دلیل عقلی

خردمندان هنگامی که بخواهند مسئولیت مهمی را به کسی واگذار کنند، چند ویژگی را در نظر می‌گیرند:

۱. آگاهی فرد به آن مسئولیت و چگونگی انجام آن؛

۲. توانایی او بر انجام چنین مسئولیتی؛

۳. امانت‌داری وی در انجام آن مسئولیت به گونه‌ای که در کارش خیانت نکند.

حال جامعه اسلامی را در نظر بگیرد که می‌خواهد قوانین اسلامی، عدالت، فضایل اخلاقی و تعلیم و تربیت اسلامی را در آن جامعه حکمفرما سازد و در پی آن است که با تعیین حاکمی، این امور را محقق سازد. طبعاً عقل حکم می‌کند که چنین حاکمی باید آگاه به مسائل دینی، کردار در امر مدیریت، عادل و برخوردار از کمالات اخلاقی باشد. بی‌گمان مصداق چنین شخصی فقیهان و مجتهدان جامع‌الشرایط هستند.

امام خمینی قدس سره در این باره می‌فرماید:

^۱ محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۴۰۷

^۲ همان، ص ۲۷.

^۳ نهج البلاغه، حکمت ۷۳.

ولایت فقیه از موضوعاتی است که تصور آنها موجب تصدیق می‌شود و چندان به برهان احتیاج ندارد؛ به این معنی که هر کس عقاید و احکام اسلام را- حتی اجمالاً- دریافته باشد، چون به ولایت فقیه برسد و آن را به تصور درآورد، بی‌درنگ تصدیق خواهد کرد و آن را ضروری و بدیهی خواهد شناخت! هر جامعه ای برای جلوگیری از هرج و مرج و برای پیشرفت نیاز به یک رهبر دارد. حال اگر عدالت، عدم آلودگی به گناه و شجاعت و اسلام شناسی را هم داشته باشد، کاملاً مطلوب خواهد بود. اکنون به صورت مستقیم به پیامبر و امامان دسترسی نداریم بنابراین نزدیک ترین حالت به آن را انتخاب می‌کنیم. چه کسی در دنیا مخالف داشتن یک رهبر و فرمانده قوی برای یک کشور است؟!

دلایل نقلی

برخی از دلایل نقلی اثبات ولایت فقیه از این قرار است:

۱. یکی از روایاتی که ولایت فقیه و نیابت او در امر حکومت را اثبات می‌کند، توقیع^۱ شریف حضرت ولی عصر (عج) در پاسخ به نامه محمد بن عثمان است. ایشان می‌نویسد:

أما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلى رواة حديثنا فانهم حجتي عليكم و انا حجة الله عليهم؛ در رویدادها و حوادثی که پیش می‌آید، به راویان حدیث ما مراجعه کنید؛ زیرا آنان حجت من بر شما هستند و من حجت خدا بر آنانم.

این روایت، کسانی را که راوی احادیث امامان و آگاه به احکام خدا هستند، نایبان امام (ع) معرفی کرده و حکم و داوری آنان را نیز حکم امام زمان (عج) دانسته است. اما منظور از حجت در این روایت آن است که همان‌گونه که امام زمان (عج) مرجع تمام کارهای مردم است، راویان یعنی فقیهان نیز از طرف ایشان حجت بر مردم‌اند تا در زمان غیبت به‌هنگام حوادث و پیشامدهای روزگار- از جمله حوادث اجتماعی و سیاسی- به آنان مراجعه کنند. به بیان دیگر، آنان مرجع تمام کارهای مردم‌اند. از این رو اگر مردم با وجود حجت به فرد دیگری مراجعه کنند، خداوند آنها را مؤاخذه خواهد کرد که چرا با وجود آنان به سوی حکام جور و ظالم- که حجت من نیستند- شتافتید.

منظور از حوادث واقعه، احکام شرعی نیست بلکه مسائل و حوادث جدید و تازه است در زمانی که دستمان به معصومین نمی‌رسد. همچنین منظور از راویان حدیث، صرف راوی بودن نیست. چه بسا راویان حدیثی که فقط راوی اند و قدرت تجزیه و تحلیل و فهم آنها نسبت به احادیث و اسلام، ضعیف است. بنابراین منظور، افراد اسلام شناس و مسلط بر احادیث و دین است.

۲. امیرالمؤمنین در روایتی از پیامبر اسلام نقل می‌کند:

قال رسول الله (ص): اللهم ارحم خلفائي (ثلاث مرات) قيل: يا رسول الله و من خلفائك؟ قال: الذين يأتون من بعدى، يروون حديثي و سنتي فيعلمونها الناس من بعدى؛ رسول خدا (ص) فرمود: خدایا! جانشینان مرا رحمت کن [و این سخن را سه بار تکرار فرمود]. پرسیده شد: ای پیامبر خدا! جانشینانت چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی که بعد از من می‌آیند؛ حدیث و سنت مرا نقل می‌کنند و آن را پس از من به مردم می‌آموزند.

پیامبر در این روایت از خداوند می‌خواهد رحمتش را شامل حال جانشینان او کند. حال باید پرسید پیامبر چه وظایفی داشت که باید جانشینان او نیز آنها را بر عهده گیرند تا مشمول رحمت خدا گردند؟ مهم‌ترین وظایف پیامبر سه چیز بود:

تبلیغ و بیان احکام الهی؛

قضاوت و حل و فصل اختلافات مردم؛

^۱ امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۳.

^۲ توقیع در لغت به معنای نشان نهادن بر روی نامه است. نامه‌های معصومان علیهم السلام به‌ویژه امام زمان- که یکی از نواب چهارگانه آنها را ابلاغ کرده- در کتاب‌های تاریخ و حدیث به توقیعات مشهور است.

^۳ محمد بن حسن حر عاملی، وسایل الشیعه، ج ۱۸، باب ۱۱، ح ۹.

^۴ همان، ص ۵

رهبری و تصدی حکومت.

از آنجا که تعبیر خلیفه و جانشینی در معنای عام به کار رفته است، تمام این وظایف به جانشینان او سپرده شده و به تعبیری، جانشینی در تمام شئون نبوت است. مراد از راوی در این روایت، صرف روایت کننده نیست، بلکه منظور کسانی اند که در روایات و سنت پیامبر متفقه هستند؛ چراکه ممکن است روایاتی به ناروا به پیامبر نسبت داده شود. از همین روی، روایت کننده باید بتواند بر اساس معیارهای علمی، حدیث صحیح را از ناصحیح بازشناسد. از سویی دیگر، آن روایات نباید با قرآن نیز در تعارض باشد، از این رو آشنایی با قرآن نیز لازمه آن تشخیص است. بنابراین مقصود از راوی در این حدیث، فقیهان و مجتهدان آگاه و تواناست.

۳. امام حسین (ع) در روایتی می فرماید:

مجاری الامور و الاحکام علی آیدی العلماء بالله، الامناء علی حلاله و حرامه؛ جریان کارها و احکام الهی به دست علمای دین است که امین حلال و حرام خداوند می باشند.

روایات متعدد دیگری نیز در این باره وجود دارند از جمله: مقبوله امام صادق (ع) به عمر بن حنظله، روایت ابو خدیجه، روایاتی که فقها را در ذرای اسلام معرفی کرده اند و...

ولایت مطلقه فقیه

ولایت مطلقه فقیه به این معناست که:

- وظایف و اختیارات یکسان با معصوم دارد.
 - قدرت حل پیچیدگی های قانونی را دارد. مثل اینکه در چهارراهی ترافیک سنگین ایجاد شده و پلیس برای لحظاتی می گوید چراغ قرمز را رها کنید و به فرمان من توجه کنید و با مدیریت خود، ترافیک را برطرف و روان می کند.
 - ولایت او، اطلاق مکانی دارد: یعنی محدودیت جغرافیایی ندارد.
 - ولایت او اطلاق زمانی دارد: یعنی همیشه به ولی فقیه نیاز داریم و هیچ زمانی بی نیاز از ولایت فقیه نخواهیم بود.
 - ولایت او اطلاق موضوعی دارد: یعنی در تمامی موضوعات عمومی سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و... می تواند دخالت کند و جایی نیست که نتواند دخالت کند.
 - ولی فقیه در امور خصوصی افراد، حق دخالت ندارد مگر اینکه با مصلحت اجتماعی، تزام داشته باشد. مثلاً ولی فقیه در صورتی که هیچ مصلحتی وجود نداشته باشد حق طلاق دادن همسر یک فرد یا فروش اموال وی را ندارد.
- ولایت مطلقه به معنای دیکتاتوری نیست. به محض خروج از عدالت، ولایت ولی فقیه، ساقط می شود.

^۱ حسن بن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۲۳۷.